



# شعله جاوید

ارگان مرکزی

حزب کمونیست (مائویست)

افغانستان

جریده " شعله جاوید " ارگان  
مرکزی حزب کمونیست  
(مائویست) افغانستان است که  
عمدتاً در خدمت تدارک برپائی و  
پیشبرد جنگ مقاومت ملی  
مردمی و انقلابی (شکل مشخص  
کنونی جنگ خلق) قرار دارد.  
(اساسنامه حزب ...)

شماره شانزدهم

دوره سوم

شماره شانزدهم

پیام به کنگره موسس حزب کمونیست  
انقلابی کانادا

رفقای هم‌زم!

فرجام موفقیت آمیز مبارزات چندساله شما برای تاسیس حزب کمونیست  
انقلابی، حزب مارکسیست - لنینیست - مائویست، در کانادا را به تمامی رفقای  
شرکت کننده در کنگره و سائراعضا و هواداران حزب تان و به ویژه برای کمیته  
سازماندهی، از ته دل و با شادمانی، تبریک و تهنیت می گوئیم. قویا امیدواریم که  
کنگره تان با موفقیت برگزار گردد، بطور اصولی و بصورت جدی پیش برود و با سر  
فرازی و افتخار به پایان رسد .  
بقیه در صفحه : ۱۵

فرخنده باد روز

بین المللی کارگران جهان

با فرارسیدن اول می ۲۰۰۷ (۱۳۸۶) یک بار دیگر روز بین المللی  
کارگران جهان را گرامی میداریم و برابرتولوزی، برنامه سیاسی و استراتژی  
مبارزاتی انقلابی پرولتری مان قاطعانه تاکید بعمل میآوریم .  
در شرایط امروزی جهان ، یعنی شرایط جهان گیریت ( گلوبالیزسیون)  
تشدید یافته امپریالیستی ، طبقه کارگر جهانی و سایر زحمتکشان و  
ستمدیدگان در کشورهای مختلف جهان، به ویژه در کشورهای تحت سلطه  
امپریالیزم، با مصایب رشدیابنده و عمیق شونده روبرو هستند. در راس تمامی  
مصایب، این واقعیت تلخ وجود دارد که امواج قدرتمند انقلاب پرولتری  
پیروزمند در قرن بیستم، یکی پس از دیگری و تا اواخر دهه هفتاد قرن مذکور،  
کلا و به سویه جهانی از قدرت افتادند .

اما با شکست انقلابات پیروزمند پرولتری در قرن بیست ، نه مبارزات طبقه  
کارگر و سایر زحمتکشان و ستمدیدگان علیه استثمار و ستم خاتمه یافت و  
نه آرمان انقلاب پرولتری یعنی آرمان نابودی استثمار و ستم در جهان و  
پیریزی یک جهان عاری از هر نوع استثمار و ستم به فراموشی سپرده شد .  
در طی سی سال گذشته، با وجودی که در هیچ کشوری از جهان شاهد پیروزی  
سرتاسری انقلاب پرولتری، در هر دو مؤلفه انقلاب دموکراتیک نوین در کشور  
های تحت سلطه امپریالیزم و انقلاب سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی ،  
نبوده ایم؛ اما مبارزات کمونیست های انقلابی (مارکسیست - لنینیست -  
مائویستها) در راه انقلاب پرولتری در تعداد زیادی از کشورهای جهان ادامه  
یافته و به دستاوردهای مهمی از لحاظ تئوریک و عملی نایل گردیده است .  
گرچه امروز نیز قدرت سیاسی پرولتری بصورت سرتاسری در هیچ کشوری  
از جهان وجود ندارد، اما قدرت سیاسی قسمی بر بخشهای بزرگ و کوچک  
چندین کشور جهان موجود بوده و برای گسترش و سرتاسری شدن خود تلاش  
می ورزند و در کشورهای دیگری از جهان مبارزه در مسیر دستیابی به چنین  
دستاوردهایی جریان دارد .

از لحاظ تئوریک، مهمترین دست آورد سی سال گذشته، عبارتست از:  
جمعبندی کلی تئوری های انقلابی ...  
ص : ۲

§ اطلاعیه مطبوعاتی ششمین کنفرانس منطقی احزاب و سازمان  
های مائویست متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب  
آسیا  
صفحه : ۲

§ اطلاعیه مطبوعاتی سیمینار بین المللی در باره  
" امپریالیزم و انقلاب پرولتری در قرن 21 "  
صفحه : 3

§ گزارشی از کنفرانس مشترک سازمان ها و احزاب  
مارکسیست - لنینیست - مائویست کشورهای مختلف به  
مناسبت چهلمین سالگرد " انتقاد از خود " حزب  
کمونیست اندونیزیا  
صفحه : 4

§ نیروهای اشغالگر ناتو در افغانستان  
صفحه : 9

§ مصاحبه با رهبر مائویست افغانستان  
صفحه : 11

§ پیام تبریکیه از طرف " گروه کمونیست های انقلابی در  
خلیج "  
صفحه : 16

" حزب کمونیست (مائویست) افغانستان " حزب سیاسی پرولتاریا و پیشامت پرولتاریا

در افغانستان است " ص : 20

## اطلاعیه مطبوعاتی ششمین کنفرانس منطقوی احزاب وسازمانهای مائوئیست متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا

مبارزات و بسیج علیه جنگ و گلوبالیزاسیون ادامه می یابد ، در حالیکه شورش جوانان و دانشجویان در فرانسه کل اروپا را به لرزه انداخت . در جنوب آسیا، غیر از مبارزات مسلحانه تحت رهبری مائوئیست ها و نیروهای آزادیبخش ملی ، مبارزات بخش های مختلف توده ها علیه گلوبالیزاسیون امپریالیستی و تشدید استثمار وستم امپریالیزم و طبقات ارتجاعی حاکمه ، پتانسیل مبدل ساختن کشورهای منطقه به عرصه شعله و رنج خلق را قویا افزایش داده است . با وجود این ، حقیقت سخت عقبماندگی نیروهای ذهنی انقلاب تا حال همچنان باقی است . یک موضوع مهم مورد بحث در کنفرانس منطقوی تعمیق درک از مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم و تکامل آن از طریق بکارگیری درست دیالکتیک تنوری و پراتیک در خدمت به توانمند ساختن بیشتر مائوئیست ها در اجزای وظایف شان در برپائی انقلاب در جهان کنونی ، بود .

کنفرانس منطقوی به واسطه شمولیت حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان و حزب کمونیست بوتان ( مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ) در آن تقویت گردید . تمامی احزاب شرکت کننده در کنفرانس ، این نتیجه گیری را با تصمیم قاطع بیان داشتند که مسئولیت های انقلابی شان را به پیش سوق دهند و ظرفیت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برای برعهده گرفتن نقشش به مثابه مرکز جنبی نیروهای مائوئیست جهان را بیشتر تقویت نمایند .

### حزب انقلابی بنگله دیش

حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان

حزب کمونیست بوتان ( مارکسیست - لنینیست - مائوئیست )

حزب کمونیست هند ( مارکسیست - لنینیست - مائوئیست )

حزب کمونیست هند ( مارکسیست - لنینیست ) ناگز الباری

حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست )

حزب پرولتری بو ربا بنگلا ( کمیته مرکزی )

جنوری ۲۰۰۷

\* \* \* \* \*

\* \* \*

\*

درین اواخر، ششمین کنفرانس منطقوی احزاب و سازمانهای مائوئیست متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در جنوب آسیا ، در شرایطی از منطقه و جهان که فرصت ها و چالش ها، بر زمینه ظهور موج نوین انقلاب جهانی و تعرض ضد انقلابی امپریالیزم امریکا، این دشمن عمده خلقهای جهان، در مقابل نیرو های مائوئیست شدیداً بالا رفته است، دائر گردید. این وضعیت بطور مشخص در نیپال، جاییکه انقلاب دموکراتیک نوین به رهبری حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست ) به سطح تعیین کننده ای رسیده است ، مشاهده میشود .

کنفرانس، بعد از ادای احترام به جانباختگان انقلابی ، مخصوصاً یادآوری از رفیق کرم از حزب کمونیست هند ( مائوئیست ) که در کنفرانس منطقوی گذشته بطور فعالی شرکت داشت، وقت کافی برای بحث روی اوضاع نیپال وقف نمود. کنفرانس همبستگی انترناسیونالیستی نیروهای مائوئیست این منطقه را با حزب کمونیست نیپال ( مائوئیست ) تکرار کرد، مداخلات و توطئه های نفرت انگیز امپریالیزم امریکارادرتلاش برای حفاظت از دولت و جامعه ارتجاعی کهن تقبیح نمود، نقش انحرافی توسعه طلبی هندی را یادآوری کرد و تبلیغات ارتجاعی و روزیونیستی ای را که کوشش دارند توده های انقلابی را دچار توهم سازند و آنها را از مسیر انقلاب منحرف کنند، افشا نمود . کنفرانس این موضع مائوئیستی را مجدداً خاطر نشان کرد که سازش میان یک حزب مائوئیستی و نیروهای ارتجاعی در یک کشور، نیروهای انقلابی در سائر کشور ها را ملزم نمی سازد که عین کار را انجام دهند و اینکه آنها باید به اجرای وظایف انقلابی شان ادامه دهند .

کنفرانس برای یک کارزار وسیع بخاطر دفاع از انقلاب در نیپال فراخوان داد و خواست عدم مداخله امپریالیست ها و تمام مرتجعین در مسائل نیپال را قویا مطرح کرد .

اوضاع عینی در جهان برای انقلاب مساعد است . جنگ خلق ، تحت رهبری احزاب مائوئیست در هند و فیلیپین به پیش می رود ، در ترکیه و پیرو علی رغم عقبگردهای سخت ادامه یافته است ، در حالیکه در نیپال به تصرف قدرت سیاسی نزدیک گردیده است . توده ها در سراسر جهان وسیعاً مبارزه و مقاومت برخاسته اند . در عراق و افغانستان ، قوای اشغالگر تحت رهبری امپریالیزم امریکارو رژیم های پوشالی دست نشانده آنها ، نتایج خونین سنگینی بدست می آورند و این امر امریکارو تحت فشار قرار میدهد که در پالیسی هایش تجدید نظر نماید . متجاوزین صهیونیست مورد حمایت امریکادر مقابله با مقاومت شدید ، مجبور شدند از لبنان بیرون بروند . همچنان در کشورهای امپریالیستی ، به شمول امریکا ،

پرولتری در چوکات مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم یعنی رسیدن به سومین مرحله تکامل علم انقلاب پرولتری ، که هم تکیه بردستاوردهای انقلابات و مبارزات گذشته را بصورت عمده در بر میگیرد و هم عبرت گیریها و درس آموزیها از کمبودات و کجروی های گریز پذیر و گریز ناپذیر گذشته و گسست از آنها را .

امر مسلم است که این دستاوردهای مبارزتی، چه در عرصه پراتیک و چه در عرصه تئوریک، باید بیشتر از پیش و به صورت روز افزون عمق و گسترش یابند و به گسست ها و تکاملات نوینی دست یابند که جهتگیری آنها دست یابی به انقلابات پیرومند پرولتری و رسیدن به مرحله بعدی تکامل کلی ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری باشد. اما فقط بانکیه بر مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم به مثابه یک ایدئولوژی و علم انقلابی خلاق و رهنمای اندیشه و عمل میتوان به پیش رفت، نه با منحل کردن قسمی و یا کلی آن و نه هم با برخورد دکماتیک و در نظر گرفتن آن به مثابه یک طریقت جامد.

از میان دوانحراف روزیونیستی و دکماتیستی، به ویژه در شرایط امروز جهانی، روزیونیسم خطر عمده محسوب میگردد و دکماتیسم نیز یک خطر مهم به حساب می آید. در واقع، مهمترین شکل انحراف دکماتیستی نیز عبارت است از دکماتر روزیونیسم یعنی نفی دستاوردها و تکاملات نوین بانکیه بر فرمولبندی های درست و نادرست گذشته .

با فرارسیدن اول می ۲۰۰۷ ( ۱۳۸۶ ) سومین سال حیات مبارزاتی حزب کمونیست مائوئیست افغانستان سپری گردید .

ما در برنامه و اساسنامه حزب و همچنان در نشرات و تبلیغات غیر تحریری، در طی سه سال گذشته پیوسته روی این امر تاکید کرده ایم که وظیفه عمده مبارزاتی کنونی در راه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین ، انقلاب سوسیالیستی و پیش روی بسوی جامعه جهانی کمونیستی عبارت است از: تدارک برای برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دستنشانده آنها، اینک در تجلیل از روز زمین المللی کارگران جهان که روز تجدید عهد و پیمان بر سر انقلاب پرولتری و آرمانهای طبقه کارگراست، یک بار دیگر تاکید جدی بر پیشبرد این ماثبه بخشی از مبارزات برای انقلاب جهانی پرولتری به پیش بریم .

برپایه این تعهد، ما باید تلاش کنیم که مبارزات روزمره اقتصادی و صنفی کارگران و سائر زحمتکشان و ستمدیگان افغانستان را سمت و سوی انقلابی دهیم و در مرحله کنونی به بخشی از مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و خائنین ملی مبدل کنیم. روزیونیست های دیروزی که امروزه ریفرمیست - تسلیم طلبان محافظه کار تبدیل گردیده اند، این توهم را در میان کارگران و سائر زحمتکشان و ستمدیدگان افغانستان دامن میزنند که راه حل مشکلات آنها، منجمله مشکل بیکاری، حفظ سکتور دولتی گذشته و جلوگیری از خصوصی سازی جاری میباشد. آنها با دامن زدن به چنین توهمات، آنها را به سوی پارلمان پوشالی میکشانند تا ازین مجمع خائنین ملی و مرکب از جنایتکارترین چهره های استثمار وستم تأمین حقوق شان را کدایی کنند .

کارگران و سائر زحمتکشان و ستمدیگان باید آگاه شوند که تبدیل شکل دولتی ... بقیه در صفحه : ۲۰

## اطلاعیه مطبوعاتی سیمینار بین المللی در باره

## "امپریالیسم و انقلاب پرولتری در قرن 21"

اش بریود. آنهائیکه جهت گم کرده بودند، زیر رهبری اش رفتند و ضربه هم خوردند. خیلی از کسانی که بانیادگراها همکارانند، باید پایه های ماباشند. در امریکاهم همینطور است، طبقه ی پائین تحت تأثیر مذهب است. در رابطه با فندمنتالیست های مسیحی مامخالفیم نه تنها باخطر اینکه حامل ایدئولوژی اند بلکه میخواهند مردم تحت ستم رایبه سوی خود بکشاند. ما در مقابل اینها باید پرچم خود را برافرازیم. در بین سیاه ها کسان زیادی هستند که ضد امپریالیست هستند. این مسئله مهمی است که ما با آنها چه کار کنیم. در نتیجه ما باید پرچم خود را بلند کنیم و آنها را به پایه های خود تبدیل نمائیم.

باید بین نیروهای سازمان یافته وتوده های مذهبی فرق بگذاریم. فندامینتالیسم و کمونیسم اصلا باهم جور نیامده و در مقابل هم قرار دارند. مثلاً در امریکا، حزب کمونیست انقلابی، این تفاوت را بین عیسوی های اصلی و مردم میگزارد. تنها مسئله اعتقاد نیست بلکه اینها برنامه دارند مثلاً در رابطه با زن ها. اینها دشمنان قسم خورده ما اند. باید این را به رسمیت بشناسیم. رفیق مسئول جلسه پایان جلسه را اعلام کرد.

نماینده حزب کمونیست اندونیزیا:

خیلی ممنون از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که این زمینه را مساعد کرد تا رفقای احزاب مختلف درین کنفرانس شرکت کنند و در رابطه با خطوط معین همدیگر را تشویق نموده والهام بخشند. انتظار خواست آن است که مناسبات میان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و حزب کمونیست اندونیزیا افزایش پیدا کند و این حزب در وحدت جنبش کمونیستی سهیم شود.

زنده باد کمونیسم!

زنده باد ماوتیسم!

مسئول جلسه از شرکت رفقا در کنفرانس تشکر کرد و جلسه خاتمه یافت.

## اطلاعیه جمعیت دوستی

## پیروی نوین

## رفقا و هواداران!

"جمعیت دوستی پیروی نوین" اعلام میکند که اینک مایک سایت جدید داریم:

[www.geocities.com/npfausa](http://www.geocities.com/npfausa)

سایت مامواد در باره جنگ خلق در پیرو و همچنان آخرین مسائل مربوط به کارزار دفاع از جان صدرگونزالوراپخش میکند. ما از تمام هواداران دعوت میکنیم سایت مارا، که تازه کرده و بهتر ساخته ایم، ملاحظه نمایند. جمعیت مایک تشکیلات در ایالات متحده امریکا است که از سمپات هاتشکیل شده است و ما وقتاً فوقتاً فعالیت های مختلفی داریم. اگر شما علاقمند باشید که معلومات بیشتری داشته باشید مایک خواهد در فعالیت ماسهیم شویید، می توانید از طریق آدرس ذیل به مادسترسی پیدا کنید:

[Nuevo-peru@hoymail.com](mailto:Nuevo-peru@hoymail.com)

بادرودهای رفیقانه!

۹ فبروری ۲۰۰۷

§ حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) ناگزالباری

§ حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - ماوتیست)

§ حزب کمونیست ماوتیست ایتالیا

§ حزب کمونیست نیپال (ماوتیست)

§ حزب کمونیست ماوتیست (ترکیه - کردستان شمالی)

§ حزب پرولتری پوربائنگلا (کمیته مرکزی)

§ حزب پرولتری پوربائنگلا (گروپ وحدت ماوتیستی)

§ کمونیست های انقلابی آلمان

احزابی که بصورت ناظر در سیمینار شرکت کردند عبارت بودند از:

§ حزب کمونیست فیلیپین

§ حزب کمونیست انقلابی، امریکا

§ حزب کارگران ایران (رنجران)

سیمینار با سرود انترناسیونال و یادبود از جانب خاگانی که جان های شان را برای امر کمونیسم نثار کرده اند، شروع شد. پیام های احزاب مختلف خوانده شدند. سیمینار، با شنیدن اخبار قتل وحشیانه رفیق چاندرا (عضو کمیته مرکزی) و رفیق کارونا (عضو کمیته ولسوالی) حزب کمونیست هند (ماوتیست)، نسبت به این جانبخاگان انقلابی ادای احترام به عمل آورد.

سالون سیمینار با تصاویر مارکس، انگلس، لنین، استالین و ماوتیسه دون و رهبران جنبش ماوتیستی و همچنان درفش های سرخ حاوی نقل عبارات کلاسیک های مارکسیستی و شعار های انقلابی، تزئین شده بود. فراخوان مانیفیست حزب کمونیست (کارگران تمام کشورها متحد شوید) که به زبان های مختلف نوشته شده بود، جلب توجه میکرد. نمایندگان و ناظرین در سیمینار فرصت یافتند که فرهنگ انقلابی غنی تولد یافته در جنگ خلق را از طریق نمایشات هنری گروپ فرهنگی "سامانه" مشاهده کنند.

بقیه در صفحه ۸:

## گزارشی از کنفرانس مشترک...

رفیق دیگری درینمورد گفت: کمونیست ها به اندازه کافی روی این بخش مبارزه نکرده اند. در حصه نیروهای عیسوی نقش بازی کرده اند. به نظر من خیلی درست است که با افرادی که در این زمینه مترقی اند متحد شویم ولی بدان است که زیر رهبری

سیمینار بین المللی درباره امپریالیسم و انقلاب پرولتری در قرن ۲۱، به منابه بخشی از تجلیل ازدهمین سالگرد آغاز جنگ خلق در نیپال، با شرکت ۱۵ حزب و سازمان ماوتیست موفقانه به پایان رسید. سیمینار در گرگاه تاریخی ای که خلق نیپال به سوی یک پیروزی قاطع بالای دشمنانش پیشروی میکند، در حالیکه امپریالیسم امریکا، این دشمن عمده خلق های جهان، در جنگ تجاوزکارانه اش در عراق و افغانستان گیر مانده است، برگزار شد. سیمینار با شناخت آگاهانه از پتانسیل عظیم موجود در اوضاع کنونی جهان برای پیشروی های بزرگ انقلابی و خواست فایق آمدن بر ضعف نیروهای کمونیست برای آزاد ساختن این نیرو، دایر گردید.

در سیمینار حزب کمونیست نیپال (ماوتیست) و حزب کمونیست هند (ماوتیست) اسناد تحریری ارائه کردند، در حالیکه احزاب دیگر از طریق یادداشت ها و سخنرانی هاسهم گرفتند. مباحثات سیمینار عمدتاً روی چهره ها و صورت ویژه امپریالیسم در زمینه کنونی گلوبالیزسیون، نیاز به استراتژی و تاکتیک های قابل تعقیب در کشورهای امپریالیستی و تحت سلطه، درس های دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای سوسیالیستی سابق و وظیفه فرارفتن از نقطه اوج انقلاب فرهنگی پرولتری عظیم در چین و نیاز به وحدت نیروهای ماوتیست در سطح جهان، متمرکز بود. تمامی این مسائل در پیوند و پیوستگی فشرده ای با ضرورت دفاع، تطبیق و تکامل مارکسیسم - لنینیسم - ماوتیسم (علم انقلاب) و خدمت به اجرای این وظایف مبارزاتی برای رویارویی با چالش های قرن ۲۱، مطرح گردید. این مباحثات از لحاظ عمق خود غنی، از لحاظ وسعت خود گسترده و از لحاظ برخورد دیدها سرزنده بوده و روحیه انترناسیونالیسم پرولتری و استحکام ایدئولوژی پرولتری رایبه منابه یک "شورشگری" همواره آماده برای مبارزه در میدان های پیکار انقلاب و مساوی با آن برای مبارزه در حیطه ایده ها، بصورت تمام عیار نشان می داد.

پیشنهادات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و حزب کمونیست هند (ماوتیست) و آمادگی احزاب و سازمان ها برای فایق آمدن بر مشکلات شرکت در سیمینار، کمک عظیمی به برگزاری موفقیت آمیز سیمینار به عمل آورد.

احزاب شرکت کننده در سیمینار عبارت بودند از:

§ حزب کمونیست (ماوتیست) افغانستان

§ حزب کمونیست بوتان (مارکسیست -

لنینیست - ماوتیست)

§ حزب کمونیست هند (ماوتیست)

§ حزب کمونیست هند (مارکسیست -

لنینیست - ماوتیست)

## گزارشی از کنفرانس مشترک سازمان ها و احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست کشورهای مختلف به مناسبت چهلمین سالگرد "انتقاد از خود" حزب کمونیست اندونیزیا

متن ذیل قسمت هائی از گزارشی است که توسط گزارشگر شعله جاوید از کنفرانس مشترک سازمان ها و احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست کشورهای مختلف به مناسبت چهلمین سالگرد "انتقاد از خود" حزب کمونیست اندونیزیا " در اوایل زمستان گذشته، تهیه گردیده است. درین متن، رئوس مطالب پیام ها و بیانیه های رفقای شرکت کننده در کنفرانس بصورت خلاصه درج گردیده است.

### سخنران اول :

این رفیق باتقدیم پیام وارهانه بیانیه اش، کنفرانس را افتتاح نمود.

در این پیام و بیانیه کوتاه، شرایط اندونیزیاتشریح گردیده و این مسئله که چگونه آن کشور به یک کشور وابسته به امریکا تبدیل گردید مورد بررسی قرار گرفت و نقاط قوت و ضعف "انتقاد از خود" حزب کمونیست اندونیزیاتشریح شد. پذیرش جنگ خلق و نقطه نظرات سیاسی تشکیلاتی آن بحیث نقاط قوت تأییدشده و نقاط ضعف آن رهنمود داده شد که ضرورت گسست بیشتر از گذشته، آموزش از انقلاب فرهنگی و در نظر داشت تغییراتی که از آنوقت تاکنون بعمل آمده موجود است. او همچنان از چهار کلیتی که مارکس مطرح کرده و در مورد از بین رفتن قدرت سوسیالیزم در شوروی و چین و اینکه بین م ل م ل ا صرفاً در لفظ اختلاف نیست، بلکه تکاملات کمونیزم توسط مائو در عرصه های فلسفی، اقتصادی و سیاسی، باعث تکامل به مائوئیزم میباید، صحبت نمود. او نظام دموکراتیک را مورد ارزیابی قرار داده و دموکراسی نوین را با دموکراسی بورژوازی مقایسه نمود و اظهار داشت که برای داشتن دموکراسی نوین باید دولتی تحت رهبری پرولتاریا داشته باشیم. او جنگ خلق و کسب قدرت از طریق قهر را من حیث نکات اساسی بیان نمود.

### سخنران دوم :

قبل از سخنران اصلی، رفیقی که سمت ترجمان را داشت سخنانی ایراد نموده و در مورد حزب کمونیست اندونیزیا و تحولاتی که در آن کشور رونما گردیده روشنی انداخت. او گفت: در جریان تشکیل حزب خیلی از کسانی که می خواستند به حزب بپیوندند، حلقه های غیرقانونی بودند که برای جذب آنها مشکل ایجاد میشد. اولین کنگره حزب در سال ۲۰۰۰ دائر شد. یکی از نقاطی که حزب نتوانست پیشرفت کند و به طرف جنگ خلق پیشروی نماید مسئله چسپیدن به اکونومیزم بود. او ادامه داد: حزب در دومین کنگره اش که در سال ۲۰۰۳ برگزار گردید م ل م ل را برگزید. گروه های مختلفی که جدا از حزب فعالیت میکنند وجود دارند که آنها انتقاد از خود را به پیمانهای متفاوت می پذیرند ولی بعضی ها آنرا اصلاً قبول ندارند. در مبارزات درونی عده ای انحلال طلب اندونمیخواهند حزب بازسازی شود؛ ولی مامیکوشیم که به کمک یکدیگر به پیش روییم.

در مورد موجودیت رویونیزم گفت: فعلاً رویونیزم مدرن وجود دارد که باید آن را شناسائی و علیه آن مبارزه نمائیم. اورویونیزم در اندونیزیا مورد بررسی قرار داده و رویونیزم خروشچنی راقط بخاطر راه

مبارزاتی مسالمت آمیز آن کوید و بعد بدون توجه به انقلاب فرهنگی بطرف فروپاشی شرق رفت.

### سخنران سوم :

این رفیق در مورد جنبش جوانان اندونیزیاصحبت نمود. او بیان داشت: جنبش جوانان اندونیزیادرسال ۲۰۰۳ تشکیل شد. این جنبش معتقد به سکولاریزم، انقلاب دموکراتیک نوین و اندیشه مائو است. اندونیزیا یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودالی است و باید انقلاب دموکراتیک نوین در آن انجام شود. جنبش جوانان اندونیزیادربین توده ها کار میکند. به روستاها ارجحیت میدهد و در تدارک تشکیل جبهه متحد ملی است.

### سخنران چهارم :

باب او اکیان گفت: " چیزی که در چین اتفاق افتاده باعث میشود که دنیا عوض شود. " مبارزه دوخط در حزب ما با تأثیر پذیری از جلد پنجم آثار منتخب مائو منجر به انشعاب حزب گردید. بخش انشعابی حزب در بین اتحادیه های کارگری، ناپدید شد. بعد از کودتا در چین بخصوص بعد از جریان البانیه در سطح جهان، جهت گمکردگی بوجود آمد.

لنین گفت: ما بر شانه های مارکس و انگلس می ایستیم. ما حلال در شرایطی هستیم که موجهی که از مارکس شروع شد و به مائو رسید، خاتمه یافته و موج نوینی در سطح جهانی در حال سر بلند کردن است. استراتژی و تاکتیک برای اهداف نهائی ما تعیین می شود. رویونیسم به این خاطر رویونیزم است که در یک جهت دیگر حرکت میکند و در خدمت ایدئولوژی نیست.

انتقاد از خود حزب کمونیست اندونیزیادارای اهمیت زیادی است. تکامل مارکسیزم یا انحراف از آن را از کجا می بینیم؟ لنین خیلی چیزهای مارکسیزم را عوض کرد. در مورد حزب، لنینیزم تغییراتی را در مارکسیزم ایجاد کرد. مائو هم این کار را کرد و خیلی چیزها را عوض کرد، استالین هم خیلی چیزهایش درست و بعضی چیزهایش نادرست است. ضرورت تکامل مارکسیزم ایجاد میکند که ما خیلی چیزها را باید تغییر بدهیم. تجربه نشان داد که تغییر از سوسیالیزم به کمونیزم خیلی پیچیده تر از آن چیزی است که مارکس و انگلس فکر می کردند. استالین خیلی میخواست انقلاب را پیشرفت داده و آنرا به جلو ببرد؛ ولی دورنمایش را یک کمی از دست داد که باعث شد اشتباهات مهمی را انجام دهد.

رویونیزم با خروشچف زاده نشد؛ بلکه از قبل زاده شده بود. در امریکا از قبل رویونیزم در حزب بود. "برتر" رهبران وقت حزب نقش زیادی در اشاعه ی

رویونیسم در امریکا داشت. مبارزه علیه رویونیزم خروشچفی هم داخلی و هم بین المللی بود. این باعث شد که مائو هم نسل قدیم و هم نسل جدید را در جهت درست رهنمون شود. مائو مرحله جدیدی را در مارکسیزم - لنینیزم ایجاد کرد. او تنها چیزهای جدید نیآورد بلکه از چیزهای گذشته هم گسست کرد. از جمله خدماتی که به جنگ خلق و انقلاب کرد و می توان تاحد زیادی خود را مبتنی بر درک آن کرد. این کار مائو یک سنتز جدید بود و این دلیل است که باعث می شود ازم ل م صحبت کنیم نه اندیشه مائو. مائو ۳۰ سال پیش در گذشت. از آنوقت تا کنون جهان تغییرات زیادی کرده که باید ما این نظرات را تقویت نمائیم و تکامل دهیم ...

مقصد ما تنها سرنوشتی امپریالیزم امریکانیست بلکه امریکابادیک پایگاه شود علیه سرمایه داری در سراسر دنیا. هدف ما این است که دنیا را آنطور تغییر بدهیم که اختلافات طبقاتی وستم در مجموع وستم برزنان از بین برود و این چیزی است که اکثر مردم دنیای خواهند. فعلاً علم و تمام پیشرفت ها در خدمت طبقه حاکمه و بخش ممتاز جامعه است. اگر تغییر این جامعه را میخواستیم نه تنها از نظر عملی بلکه از نظر ایده ای نیز باید کار کنیم. در این زمینه انقلاب فرهنگی به بالاترین درجه رسید که حالا باید تاحدی به عقب برگشته مسئله دفاع از جنبه های مثبت و طرفداری از جنبه های منفی آن را در نظر گرفت. مثل شعاری که باب آوکیان بکار برده است: "یک هسته محکم و مقدار بسیار زیادی انعطاف". از حالا تا زمان کمونیزم ما این را ضرورت داریم تا مسئله را کاملاً حل کنیم. ما احتیاج زیادی داریم که از یک سری تفکرات رایج بورژوا - دموکراتیک، اتویستی و... گسست کنیم. یک نوع انتقاد به گذشته این است که انعطاف زیاد را بکار می برد ولی هسته محکم را در نظر ندارد. یکی دیگر از مسائل، ایستومولوژی (چگونگی درک حقیقت) است که باب به آن خیلی اهمیت میدهد. "ایده های صحیح از کجا سرچشمه می گیرند" توسط مائو مطرح شد. لنین هم این مسئله را در بحث با کسانیکه میگفتند حقیقت عینی وجود ندارد، مطرح کرده.

در جریان دستگیری رفیق گونزالو، موضوع "حقیقت سیاسی" را مطرح می کردند ...

مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم یک میتودولوژی است که موقعی به آن رسیدیم { و بکار بردیم } به حقیقت میرسیم. مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها باید بهترین کسانی باشند که به اشتباهات خود برخورد میکنند. ولی { در موارد معینی } اینطور نبوده است. ما صرف حرف نمیزنیم بلکه میخواهیم دنیا را عوض کنیم.

برخوردشما به مارکسیزم خیلی ربط دارد به برخورد به روشنفکران. در گذشته برخورد با روشنفکران خیلی بد بوده است. پیشرفتهای علمی به پیشرفت مارکسیزم خیلی کمک کرده است. این درست نیست که بگوئیم { تنها مائوئیزم حقیقت را با خود دارد، بلکه بعضی مواقع بورژوازی هم آنرا دارد. ماباید به بورژوازی گوش بدهیم نه بخاطر قبول داشتن آن بلکه باید در خدمت تغییر جهان از آن استفاده کنیم. اگر انتخابات چین در ۱۹۷۷ میشد احتمالا خیلی از مردم توسط چوئن لای مجاب میشدند. در حزب موضوع این نبود که اکثریاما بودند. توجه ما به انقلاب فرهنگی نه تنها بخاطر درک و فهم آن است بلکه ما باید از آنهم جلوتر برویم...

خیلی هامی گویند مائو ناسیونالیست بود، ولی مامی گوئیم او انتر ناسیونالیست بود. مگر مائو توانیم بگوئیم در این زمینه کاملا تکامل یافته بود. مابا تروتسکیست هافرق داریم. آنها میگویند سوسیالیزم نمی تواند در یک کشور پیروز شود، مامیگوئیم پیروزی می شود، البته به شکل زنجیره ای ...

چرا این سیاتوئینگ در حزب قدرت داشت؟ بخاطری که قدرت پشت جبهه، ارتباط معین اقتصادی - ایدئولوژیک و فرهنگی - اقتصادی بورژوازی نظرات وی را تقویت میکرد.

وسیع ساختن جنبش انقلابی انتر ناسیونالیستی خیلی اهمیت دارد که همیشه رشد کند و جلو برود. روندهای دیگر هم هستند. مامیخواهیم هسته محکم داشته باشیم و بصورت وسیع در سطح جهان متحد شویم. از این خط انقلابی در کشور خود و کشورهای دیگر دفاع کنیم.

#### سخنران پنجم:

... اهمیت دارد که تجارب حزب کمونیست اندونیزیا جمع بندی شود نه تنها به منظور انقلاب در اندونیزیا بلکه برای پرولتاریا در مقیاس جهانی نیز. بنابراین تلاش میکنم به برخی نکات در این مورد اشاره کنم.

گذشته حزب کمونیست ایران م ل م، اتحادیه کمونیست های ایران است که از درون آن بیرون آمده است. اتحادیه کمونیست ها محصول انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در سطح جهانی و در سطح ایران و گسست از راه حل هاوشیوه های مسالمت آمیز و رفرمیستی بود.

هنگامی که انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ تحت رهبری اسلامی هاسورت گرفت مصادف بود با کودتای روزیوونیستی چین، از دست دادن حکومت پرولتری در چین و بحرانی که در جنبش مائوئیستی بوجود آمد. در چنین شرایطی اتحادیه کمونیست های ایران، اندیشه مائوئیزم منحل کرد و خود را بر پایه مارکسیزم - لنینیزم مبتنی ساخت بدون درک لزوم و ضرورت اهمیت مائوئیسم. این مسئله باعث عقیم کردن توانایی آن برای رهبری انقلاب و از دست دادن فرصت واز دست دادن چشم انداز ضرورت کسب قدرت سیاسی بود.

می خواهم در اینجا به برخی از شباهت هایی که بین این اشتباه و اشتباهاتی که حزب کمونیست اندونیزیا مرتکب شد بپردازم. وقتی که خمینی به قدرت رسید، اتحادیه کمونیست های ایران نیز از تئوری ماهیت دوگانه دولت برخوردار بود، یعنی دوجنبه ارتجاعی و ضد امپریالیستی. به معنای واقعی و عملی همه

نیرو بر روی تصحیح رژیم و عدم مبارزه برای تکامل خط ( برای تشکیل حزب، برپایی جنگ خلق و کسب قدرت سیاسی ) متمرکز شده بود. اما هنگامی که رژیم توانست موقعیت خود را تحکیم کند، به یک کودتا و قتل عام علیه انقلابیون دست زد و صد ها هزار نفر کمونیست و انقلابی اعدام گشته و یا زندانی شدند. این بهای گزافی بود که کمونیست ها برای آن می پرداختند. بدین گونه بود که بعد از این شکست تلخ با جمع بندی از گذشته مسئله اهمیت کسب قدرت سیاسی جمع بندی شد. برپایی قیام آمل تحت رهبری سرداران آغازی برای گسست از این گذشته بود، اما این پایان آن نبود، بلکه تنها سر آغازی برای آن بود. آنچه در واقع در این شرایط جایش خالی بود موقعیت مائوئیزم بود. سرداران به پای مبارزه مسلحانه و برپایی یک قیام به پیش رفتند اما لزوم برپایی جنگ خلق را دریافتند. برپایی این قیام از نظر نظامی موفق نبود و شکست خورد، اما همین گسست مهم از شیوه تفکر گذشته سر آغازی برای گسست های بعدی شد که در حقیقت به حفظ سازمان از نظر ایدئولوژیک انجامید. در این زمان است که با جنبش بین المللی مائوئیستی رابطه برقرار میشد و تلاش میشود که گذشته بر مبنای مائوئیزم جمع بندی شود. با چنین جمع بندی مهمترین انحراف گذشته، سنتریزم نسبت به مائوئیزم ارزیابی میگردد. این جمع بندی همچنین باتوجه به فهم و درک بهتر از شرایط عینی و ذهنی آن زمان و بخصوص درک موقعیتی که با از دست دادن قدرت توسط پرولتاریا در چین و نقشی که در انقلاب ایران داشت و همچنین بهتر دیدن رابطه بین انقلاب در یک کشور و انقلاب جهانی ممکن شد. ....

نکته دیگری را که می خواستم به آن اشاره کنم و بخصوص در رابطه با جمع بندی از انقلاب ایران مهم است و امروز کاربردهای مهمی دارد مسئله ایدئولوژی های رقیب است. در روزهای اولیه انقلاب وحدتی بین اتحادیه کمونیست های ایران و نیروهای اسلامی حس میشد. آنها علیه شاه بودند و مانع از بودی. این تصور بسیار غالب بود که حکومتی که جایگزین حکومت شاه شوند می تواند شاه بدتر باشد. این شیوه تصویر به شکلی و یابنوعی دیگر در بسیاری از نیروهای چپ دیگر نیز عمل میکرد. ما اهمیت خط - س را به معنای واقعی درک نکرده بودیم. و اینکه اسلامی هابدنال چه چیزی هستند. من فکر میکنم این مسئله امروز بخصوص در مورد اندونیزیا که اسلامی های بنیاد گرا در حال گسترش هستند از اهمیت برخوردار است.

**نکاتی در مورد جنبش کمونیستی بین المللی و مائوئیزم به مثابه خطی برای انقلاب در کشورهای تحت سلطه:**

خدمات مائو در همه زمینه ها دارای یک پایه فلسفی معین است که خود نیز تکاملی در ماتریالیسم دیالکتیک محسوب میشود. بطور مثال ضرورت انقلاب دمکراتیک قبل از او درک می شد اما مسئله رهبری پرولتاریا درک نشده بود. تکاملات تئوری و خطی نظامی مائو همچنین مبتنی بر درک فلسفی از مسئله خط توده یی و رهبری پرولتاریا بالاتر از همه درک از هدف نهایی است. اینجاست که تفاوت میان مبارزه مسلحانه و جنگ خلق مطرح می شود که مسئله

رهبری و هدف پرولتاریا در آن نهفته است - قدرت سیاسی برای پرولتاریا از درون انقلاب دمکراتیک نوین و سوسیالیزم، درک از سوسیالیزم، مبارزه علیه روزیونیزم بخصوص روزیونیزم خروشچفی نه تنها مبتنی بر مارکسیزم است بلکه بالاتر از آن تکامل مارکسیزم است. از آن جمله درک این مسئله که چگونه اشتباهات استالین به چنین نتایجی کمک کرد. ... اینها همه باید به مثابه تکامل همه جانبه یا عبارت دیگر تکامل مارکسیزم از جنبه ها و عرصه های متفاوت شناخته شود این مسئله مهم و حیاتی است.

در اتحادیه کمونیست های ایران، در مقطعی این تکاملات مائوئیه دون به رسمیت شناخته نشد و یا حداقل به آن اندازه که به تکاملات لنین اهمیت داده می شد داده نشد و به مثابه قله نوینی در تکامل م ل ل دیده نشد و این نقش مهمی در عقب نشینی سازمان بازی کرد.

در مورد سوال رفیق ... که پرسیده بود: چرا دنگ علیرغم تغییرات انقلابی در هنگام انقلاب فرهنگی و بعد کسب قدرت باز هم مورد اعاده حیثیت شد؟

رفیق ... صحبت میکند که: هدف مائو معالجه بیمار بود. برخی کادرهای قدیمی نمی توانستند درک کنند که چرا رهروان سرمایه داری در اشتباهاند. مقرر مانده ی پرولتاریا که شامل چهار نفر تحت رهبری مائو بود در مقایسه با مقرر فرماندهی بورژوازی بزرگ نبود. ۱۰ سال بسیار زمان کوتاهی بود که بتواند آگاهی را عمیق کند و به پیش برود. توازن قوا به نفع رهروان سرمایه داری بود. اشتباهاتی نیز به این مسئله کمک کرد، اما من در شرایطی نیستم که آنها را بتوانم درک کنم اما می دانم که یک به دو تقسیم می شود.

چند نکته در این مورد: یکی بر میگردد به ماهیت پیچیده سوسیالیزم و مبارزه دو خط. در پروسه انقلاب فرهنگی و درهم کوبیدن خط اپورتونیستی و روزیونیستی راست، طولی نکشید که خط اپورتونیزم لنین پیانو به شکل چپ ظهور کرد. در پرتو چنین شرایطی بود که یک خط راست نوین دیگر بار شکل گرفت و این با مکانیزم اینکه یک انحراف، انحراف دیگر را می پوشاند، برای خط غلط دیگر جای مانور باز میکند. در آن شرایط فشارهایی واقعی برای متحد شدن با یکی از آن دو خط علیه انحراف عمده اعمال می شود. در آن شرایط مائو احتمالا احساس میکند که مجبور است در مقابل لنین که قدرتی یافته بود اتحاد های معینی را بوجود بیاورد. البته این مسائل نیز با موقعیت بین المللی چین و انتر ناسیونالیزم گره می خورد که مثلا باید با آن نیروها در مقابل "خطر عمده" شوروی ها متحد شوند. همچنین این مسئله ربط هایی به مسئله انتر ناسیونالیزم و چگونگی برخورد به انقلاب در خدمت انقلاب جهانی پیدا می کند. ...

در مورد اینکه چرا انقلاب دمکراتیک نوین و نه انقلاب دمکراتیک ملی؟

مائو بر کلمه نوین از ابتدا تاکید داشت. نوین معرف این بود که تحت رهبری پرولتاریاست. بعد از کسب قدرت سراسری رهروان سرمایه داری اصرار بر این داشتند که انقلاب دمکراتیک باید تحکیم شود. اما مائو تاکید داشت که باید به انقلاب سوسیالیستی پیروی کنیم. در حقیقت آن جنبه ای را که انقلاب

دمکراتیک نوین دربرمیگیرد اینست که انقلاب دمکراتیک نوین رامی تواند در زمره انقلابات پرولتری به حساب آورد. بنابراین گرچه مسئله تنهاتاکتیک بر کلمه نوین است اما در خود محتوی بسیار عمیقی را دارد. در مورد سوال رفیق ... که پرسیده است: بنیادگرایان اسلامی در ایران حکومت میکنند؟ برخورد رفقا با این رژیم از نقطه نظر تاکتیکی چیست؟ آیا می توان گفت که در ایران اسلام مترقی وجود دارد؟ مثلاً شرعیست؟ بدون شک بررسی تجربه انقلاب ایران از این نظر بسیار حائز اهمیت است. بهای رشد اسلام در ایران یک انقلاب شد. اسلام در طول سالهای حکومت شاه رشد کرد. مردم با شاه تضاد داشتند. خمینی هم با شاه تضاد داشت از جمله علیه اشاعه فرهنگ غربی و بخصوص علیه رفرفرم ارضی که تحت حمایت و نظارت امپریالیست ها صورت گرفت. چنین رفرفرمی به موفقیت روحانیت که با مسئله زمین بسته بود، ضربه می زد. شرعیست در حالیکه به اشاعه نظر اسلامی می پرداخت اما از آنجا که به عقب ماندگی ایده های اسلام نیز واقف بود تلاش میکرد که برخی ایده های پیشرو و روشنفکرانه را نیز اتخاذ کند و با اسلام تلفیق کند. نه به خاطر مسایل مترقیانه بلکه به خاطر مترقی جلوه دادن اسلام. بحثهای او برای بخشهایی از جوانان خانواده های سنتی و بخشهایی از خرده بورژوازی که علیه شاه بودند جذاب شد. بحثهای او در برخی کشورهای دیگر نیز مورد حمایت قرار گرفت. بسیاری از سازمانهای کمونیست، از خمینی، مجاهدین و شرعیست حمایت کردند و رابطه نسبتاً خوبی بین آنان برقرار بود. تئوری دو جنبه یعنی جنبه ارتجاعی و جنبه ضد امپریالیستی که باید با آن متحد می شدند وجود داشت. اما واقعیت اینست که تضاد آنها با امپریالیزم، از زاویه مترقی نبود آنها خواستار جایگزینی فرهنگ و مناسبات امپریالیستی با فرهنگ و مناسبات عقب مانده تری و به همان اندازه ارتجاعی بودند. خمینی از حمایت کمونیستها استفاده کرد و بعد از اینکه شاه سرنگون شد، کمونیستها و انقلابیون را در اولین فرصت و دو سال بعد از انقلاب بعد از آنکه رژیم خود را تحکیم کرد مورد حمله قرار داد و آنها را قتل عام کرد .... بعلاوه صعود اسلام و گرفتن قدرت در ایران باعث شد که تأثیرات زیادی را در منطقه بگذارد و علت مهمی در اسلامی شدن افغانستان شد. امپریالیزم امریکا این ایده را قاپید و به تاسیس سازمانهای بنیاد گرای جهادی علیه شوروری در افغانستان کمک کرد. و از آنجا که این مسایل از طریق پاکستان صورت می گرفت، پاکستان نیز به این بنیاد گرایی آلوده شد. چنین دوره ای که با از دست دادن چین مصادف بود، دوره مساعدی برای امپریالیست ها بود. بسیاری از مردم جهان هنوز امروزه بهای صعود اسلام در ایران را می پردازند. این یک جمع بندی کاملاً منطقی است که به مبارزه ایدئولوژیک علیه اسلام و همچنین به دیگر ایدئولوژی های رقیب نباید کم بها داد. بدون شک افراد مترقی و طبقات درگیر آن می باشند، اما به مثابه یک ایدئولوژی ارتجاعی باید مورد مبارزه قرار گیرد تا افرادی را که تحمیق شده یا قربانی این ایدئولوژی هستند متقاعد نمود. این یک وظیفه ایدئولوژیکی مهم است و همان است که بیشتر به آن اشاره شد، یعنی

اینکه باید هدف کمونیزم را در نظر داشت، حتی وقتی که برای انقلاب دمکراتیک نوین می جنگیم. رفیق دیگری از شرکت کنندگان کنفرانس: جواب و نکات شما واضح است. یک مجله بزرگ و مهم به نام تمپو در اندونیزیا مصاحبه ای را با خمینی انجام داد و از او پرسیده شد که کدام سیستم اقتصادی را برای کشورش برمیگزیند سوسیالیزم و یا کاپیتالیزم. او جواب داد قرآن ... بنابراین خمینی اسلام را به مثابه پوششی برای کاپیتالیزم برگزید. سخنران: و در کشورهای تحت سلطه پوششی برای اقتصاد نیمه فئودال - نیمه مستعمره.

#### سخنران هشتم:

این رفیق گفت که از اندونیزیا اطلاعات دقیقی ندارد. او تاریخچه حزب کمونیست ترکیه را چنین تشریح کرد: در سال ۱۹۷۲ ابراهیم کاپیایا حزب را بنا نهاد. او انقلاب اندونیزیا را مورد بررسی دقیق قرار داده بود و از شکست انقلاب در آن کشور توانست خوب بیاموزد و مطابق به آن راه انقلاب در ترکیه را به پیش برد. رهبری روزیونیست اندونیزیا از شناخت ماهیت دولت در آن کشور کاملاً عاجز بود. با درک این مسئله ابراهیم ماهیت حزب را در اندونیزیا مورد بررسی قرار داده است ...

باتوجه به خواننده ها، حزب نقش مهمی در دولت داشت و توانست پیشرفت هائی در اصلاحات ارضی بکند و دادگاه های اصلاحات ارضی را بوجود بیاورد. پرولتاریاتنها طبقه ای است که منافعش مبتنی بر تنگ نظری نیست. همین است که میتواند دیگر طبقات را رهبری کند. ترکیب اعضای حزب { از لحاظ منشاء طبقاتی } نقش مهمی ندارد. باتکیه بر این مسئله حزب نمی تواند پیشرفتی بکند. استالین نتوانست ببیند که یک بورژوازی نو آذر درون { حزب و دولت } برمی خیزد. به عوض توقف روی ترکیب اعضای حزب { از لحاظ منشاء طبقاتی } بهتر است روی خط حزب توقف کنیم.

آیادراین مرحله رفقا { در اندونیزیا } به انتقاد از خود، انتقاد دارند یا نه؟ رفیق به مبارزه مسلحانه اشاره کرد؛ ولی به جنگ خلق اشاره ای نکرد. در سطح جهان زیاد اندکسانی که تفاوت بین جنگ خلق و مبارزه مسلحانه را نمی دانند.

سخنران از جنگ خلق در نیپال و جاهای دیگر مثال زده و گفت: جنگ خلق ادامه همان مبارزات مسلحانه است. او ادامه داد: هر کدام از رهبران کیفیت های نوینی را به وجود آوردند. کیفیتهای نوین آنها تنها ادامه کیفیت های قبلی نیست، بلکه گسست از گذشته هم هست.

#### سخنران نهم:

مبارزه در نیپال به مرحله ای رسیده است که یا پیروز میشود و یا شکست میخورد. بطور خلاصه می گویم: رفیق پارچندا مسائل انقلاب را مورد بررسی قرار داده، درسهای شکست و پیروزی انقلاب در شوروی و چین را مورد ارزیابی قرار داده و به درسهای مثبت و منفی آنها توجه جدی نموده و آن ها را در شرایط مشخص نیپال بصورت پراتیک در آورده است. با توجه به این شرایط یک موضوع علمی رابه عمل در آورده و با اتخاذ موضع محکم استراتژیکی و انعطاف در تاکتیک خط صحیح رابه پیش گذاشته است.

بیشترین پیشرفت هابراساس استحکام در استراتژی و انعطاف در تاکتیک بوده است. در مورد مسائلی مثل رابطه بین کارقانونی و غیرقانونی، مناسبات ملی و بین المللی و خط نظامی و سه نیرو ارتش خلق، گارد ملی و چریک های توده ای (همین مسئله موجود بوده است. در عین حال مناطق پایگاهی و نیمه پایگاهی وجود داشته است. بین مناطق پایگاهی و نیمه پایگاهی وجود داشته است. در سال ۱۹۹۹ انتخابات تحریم گردید، تاجائیکه در بیشتر ارض منطقه حتی یک کاندید هم نداشتند. در این مناطق قدرت خلق اعمال شد. در رابطه با این مسائل اسناد موجود است. در پروسه جنگ خلق ایده ها تکامل کردند.

بخاطر یک مبارزه تنگاتنگ بین طبقات متخاصم، مسئله دموکراسی در قرن ۲۱ هم مورد بررسی است. ۸۰٪ کشور تحت تسلط حکومت مائوئیست ها است که این نقطه عطف در نیپال است. این مبارزه بین دو طبقه است. ما امیدواریم که در این نبرد ایدئولوژی انقلابی پیروز خواهد شد.

یکی هم اتخاذ تاکتیکی در بین ما و احزاب رویونیست است که در این پروسه امیدواریم احزاب مخالف زده شود و پیروزی بدست آید. باتوجه به تجارب جنبش انترناسیونالیستی به پیروزی امیدواریم.

#### سخنران هشتم:

موضع حزب کمونیست فیلیپین مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم یا مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون است. تنها در شرایطی انقلاب میتواند پیروز شود که درفش مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم { یا مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون } را در دست گرفته و خط انقلاب دمکراتیک و استراتژیکی جنگ خلق در یک انقلاب دومرحله ای انقلاب دمکراتیک و سوسیالیزم را پی

نمود. این حادثه یک شوک و هوشیارباش برای نیروهای انقلابی بود. { درین موقع } پروسه وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) به وجود آمد. با پیشرفت و موفقیت نهائی این پروسه، به همیاری فعال و درخشان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، مائویست های افغانستان ... { توانستند } زیر رهبری واحد "حزب کمونیست (مائویست) افغانستان" جمع ... {شوند}.

دولت کودتا، احزاب اسلامی و جناحین کاران حرفه وی، ده هاهزار انسان را به نام شعله یی، زندانی، شکنجه و قتل عام نمودند. ... شعله یی هابه مبارزه مسلحانه شتافتند بدون اینکه بین مبارزه مسلحانه و جنگ خلق تفاوتی قابل شوند. به مبارزه مسلحانه شتافتند بدون اینکه یک حزب انقلابی آنها راهدایت نماید - حزبی که اندیشه رهنمای آن مارکسیزم - لنینیزم - مائویسم باشد -، درجنگ شرکت نمودند بدون اینکه ماهیت احزاب اسلامی، موضع طبقاتی و وابستگی امپریالیستی آنها را در نظر داشته باشند.

سازمان جوانان مترقی درگرمای فعالیت خویش از کودتای ضد کمونیستی ... سوهارتو قتل عام کمونیست ها وتوده های اندونزیایی با تاثر اطلاع یافت و متعاقب آن انتقاد نامه حزب کمونیست اندونزی را - که عملکردهای حزب را به نقد کشیده بود - دریافت نمود. جای تأسف است که کمونیست های افغانستانی { در آن وقت } به درس های مهمی که باخون صد ها هزار کمونیست اندونزیایی بدست آمده بود، توجه ننمودند. غافلگیر حوادث گردیدند و برای ساختمان حزب مارکسیستی - لنینیستی - مائویستی اهمیتی ندادند، فرق بین مبارزه مسلحانه { صرف } و جنگ انقلابی و خلق را نفهمیدند و با دوری از مارکسیزم - لنینیزم - مائویزم، ... خود را قربانی توطئه های امپریالیستی و مرتجعین وابسته به آن نمودند.

از اینجا است که امروز حرکت حزب کمونیست (مائویست) افغانستان در مبارزه و رویارویی با اشغالگران و نیروهای مرتجع وابسته به آن سنجیده، پخته و حساب شده میباشد. در حالیکه جنگ بر ضد اشغالگران جریان دارد مائویست های افغانستان که حالا به مفهوم جنگ فهمیده اند و آن را از نظر طبقاتی در نظر میگیرند با مرتجعین و نیروهای فتودال داخل معامله نمی شوند و برای برپائی جنگ {مقاومت ملی مردمی و انقلابی} برای { اخراج } امپریالیستهابه رهبری امریکا و سرنگونی { رژیم دستنشانده } و مزدور کرزی به فعالیت مستقل می پردازند تا منافع خلق زحمتکش را حمایت نمایند. از اینجا است که توده های میلیونی زحمتکش - که از اشغال و تجاوز رنج می برند - تکیه می شود ... { تلاش می نمایند } آنها را زیر رهبری حزب در آورند؛ زیرا این خلق است که جهان نوین را می سازد.

پس از اختتام صحبت های آخرین سخنران، بحث پیرامون سوسیالیزم توسط یکی از رفقای شرکت کننده در کنفرانس آغاز گردید و سپس توسط رفیق دیگری ادامه یافت:

لازمست که پیشرفت سوسیالیزم در چین و جهان شمول بودن آن را در نظر گرفته عملی سازیم ... خیلی ها سعی میکنند که مضمون مبارزه در چین را { صرفاً }

نمود. سازمان جوانان مترقی در سال ۱۹۶۶ بصورت مخفی تشکیل شده بود و فعالیت می نمود. شعله جاوید در مدت کوتاه فعالیت خویش توانست در سرتا سر کشور طرفداران زیادی را به زیر بیرق خویش گرد آورد و در بین کارگران، روشنفکران، اهل کسبه و { تا حدی } دهقانان از حیثیت و اعتبار خاصی برخوردار گردید. شعله یی هامبارزه ایدئولوژیک - سیاسی را بر ضد رویزیونیست های خلق و پرچم و احزاب طرفدار دولت و اخوانی ها همزمان به پیش می بردند. در انتخابات اتحادیه های محصلین، استادان و معلمان و جنبش کارگران سراسر افغانستان از اکثریت مطلق برخوردار بودند.

سازمان جوانان مترقی از اندیشه مائوتسه دون و انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی که در چین توده یی در جریان بود الهام می برد و در کار تبلیغ و مبارزات سیاسی و افشای رویزیونیزم خروش جفی خیلی مؤفقتانه درخشید. ولی به ساختمان حزب توجه نوزید و به کار در بین توده های وسیع دهقانی و آمادگی و برپائی جنگ خلق توجه نداشت و بیشتر نیروی خویش را در کارهای روزمره علنی در شهرها به مصرف رساند. سازمان به عوض اینکه استحکام یابد و تا سویه حزب ارتقا یابد، به محافل و گروه های متعدد اکونومیستی - آوانتوریستی - اپورتونیستی، تجزیه گردید و یک خط مستقل و روشن مارکسیستی - لنینیستی - مائویستی را نتوانست ارائه دهد.

در همین اوضاع و احوال کودتای ۱۹۷۸ صورت گرفت. باز هم نبودن یک خط روشن که ملهم از اندیشه مائوتسه دون باشد و بتواند نیروها و سازمانهای مختلف را بر ضد کودتاچیان متحد و رهبری نماید، باعث گردید که نیروها، سازمانها و محافل گوناگون که اساساً از بدنه سازمان جوانان مترقی { و یا جریان شعله جاوید } جدا شده بودند، به عجله اتحاد ها و ائتلاف ها را به وجود آورده و اکثریت این نیروها در حرکت های خود ساخته توده ها و بعداً جهات احزاب اسلامی بدون هویت سازمانی و اندیشه وی شرکت ورزیدند. آنها که در سالهای فعالیت خود به فعالیت های علنی رو آورده بودند، از طرف دولت کودتا و جهات احزاب اسلامی و پاکستان بیشترین تلفات را متقبل شدند و در حالیکه بر ضد تجاوزگران سوسیال امپریالیستی می رزمیدند باز هم صرف به مبارزه مسلحانه عقیده داشتند و تفاوت مبارزه مسلحانه و جنگ خلق را کاملاً نمی فهمیدند. جنگ مقاومت بر ضد سوسیال امپریالیزم شوروی و دولت مزدور تا سال ۱۹۸۹ ادامه نمود. آن نیروی انسانی که طرفداران شعله جاوید در این جنگ از دست دادند سربه دهها هزار میزندولی نتیجه آن را امپریالیست های غربی کمائی نمودند. در جریان سالهای جنگ عده ای از سازمانها ... و افراد و نیروها در عمل { و نظر } به این نتیجه رسیدند که پیش بردن جنگ بدون دورنما و هدف روشن، بدون مبنای اندیشه جنگ خلق و بدون رهبری یک حزب انقلابی که به سلاح مارکسیزم - لنینیزم - مائویزم مسلح باشد، { غیر اصولی } ... است. این ها این نتیجه گیری درخشان را در جریان عمل به آزمایش گذاشتند و برای ساختمان یک حزب نوین مائویستی کار را آغاز نمودند ... { وقتی } امپریالیزم امریکا { به } کشور ما { تجاوز نموده و آن } را اشغال

با زنان و فعالیت فرهنگی در میان جوانان وجود دارد. سازمان های توده یی و ارگانهای قدرت مردمی برای دولت آینده به وجود آمده است. این تشکلات توسط کمیته های کمک دهنده یاری داده میشوند. وقتی خرده بورژوازی شهری که تعداد کمی از افراد جامعه را تشکیل میدهند پاسیف بمانند نیروی مهمی در انقلاب بشمار نمی روند. آنها را یک بخش مثبت و نه اساسی انقلاب به حساب می آوریم. وقتی انقلاب قوی است میتوانیم آنها را جلب کنیم و بحیث نیروهای تشکیل دهنده جبهه بکار گیریم. علاوه بر اتحاد با آنها میخواهیم از اختلافات نیروهای ارتجاعی استفاده کنیم و آنها را بهم بیندازیم. در حین مبارزه علیه دیکتاتوری مارکوس این حالت را به وجود آمد.

سه میلیون نفر از اقلیت جنوب فیلیپین میخواهند مبارزه شان را به مبارزه ملی سراسری وصل و حق شان تا سرحد جدائی به رسمیت شناخته شود. به عنوان یک اتحاد کانتیکتی با جنبش اسلامی اتحاد وجود دارد، اگر چه بین حزب کمونیست فیلیپین و جنبش اسلامی اختلافات معینی موجود است که میتواند به اختلافات مهمی تبدیل شود. آنها برنامه واقعی ضد فتودالی ندارند.

حزب کمونیست فیلیپین ۱۴ سازمان منطقه ای دارد که ۱۱۳ جبهه چریکی در سراسر کشور داشته و جمعیت ۲۰۰ - ۳۰۰ هزار نفری را تحت نفوذ خود دارد و در سطح لشکر میباشند. نیروهای مربوط به حزب در شهرها هم جنبش های توده یی را رهبری میکنند و در میان کمپنی های کارگری، دانشکده ها، زنان و دیگر بخش های خرده بورژوازی کار میکنند. چون حزب کمونیست فیلیپین یک حزب غیر قانونی است در انتخابات شرکت نمی کند؛ ولی حزب برخی کاندیداهای دیگر را حمایت میکند و از این طریق سعی میکند که یوسیدگی رژیم و سازمانهای تشکیل دهنده آن را افشای کند و فشار بر کارگران را کاهش دهد. این کار مبتنی بر این توهم نیست که وقتی بخشی از بورژوازی رویکار بیاید تغییرات را به وجود میآورد. مسئله گرفتن اکثریت هم نیست. هدف از این کار تکامل مبارزه طولانی و مبتنی بر مواضع کلی بخاطر رهبری انقلاب توسط حزب است.

#### سخنران نهم:

رفقا در جریان هستند که افغانستان از سه دهه به این طرف در مرکز توجه امپریالیست ها و مرتجعین منطقه قرار داشته است و همین امر باعث شده که حوادث فاجعه باری به وقوع بپیوندد و خلق زحمتکش کشور بیشتر قربانی سیاست های امپریالیستی و مرتجعین وابسته بومی شان گردد. در ماه اپریل ۱۹۷۸ در افغانستان کودتای نظامی از طرف حزب رویزیونیستی خلق که به سوسیال امپریالیسم شوروی شیدا وابسته و از طرف شان هدایت میگردد، بوقوع پیوست. این امر تعادل قوا در منطقه را به نفع سوسیال امپریالیزم تغییر داد و باعث گردید تا آرایش قوا در منطقه از طرف امپریالیست ها و مرتجعین دنباله رو آن از نو آغاز گردد. موضع مردم افغانستان در برابر رژیم وابسته که آنرا به سوی نابودی سوق داد، باعث شد که سوسیال امپریالیست ها کشور ما را در سال ۱۹۷۹ به اشغال خود در آورد و افغانستان به یک کشور مستعمره تبدیل گردید. شعله جاوید که ناشر اندیشه های دموکراسی نوین سازمان جوانان مترقی بود در سال ۱۹۶۷ به نشر آغاز

باید گذشته شوند؛ زیرا آنها ضد خدا اند. بعد از ۱۱ سپتامبر، مسلمانان با امپریالیست هاستند. امپریالیست ها خیلی کوشش میکنند تا مدرسه ها را تحت نفوذ خود داشته باشند و در این راه خیلی موفق هم بوده اند.

رفیق دیگری روند رشد بنیادگرائی اسلامی را در افغانستان را اینگونه ارزیابی کرد: اسلامیت ها چه بنیادگرا و چه غیر بنیادگرا در افغانستان، خلاف منافع مردم عمل کردند. در دوره بعد از استقلال افغانستان ملاها، اسادات و شیوخ بودند که به همدستی انگلیس ها بر ضد حکومت امانی دست به تبلیغ و تخریب زدند تا آنکه نادر شاه پدر ظاهر شاه که متحد انگلیس ها بود، روی کار آمد.

در دهه ۶۰ که مبارزات نیروهای مترقی شعله جاوید بر نیروهای مزدور خلق و پرچم وابسته به سوسیال امپریالیسم شوروی، برتری جسته و در بین اقشار مختلف جامعه نفوذ نمودند، با سفر جمال عبدالناصر به افغانستان دولت با بستن قراردادهایی که شامل تحصیل دانشجو های افغانی در دانشگاه الازهر مصر بود، طرح ایجاد اولین نطفه های اخوان در افغانستان راریخته و چند سال بعد سازمانی که خط اخوان المسلمین را پیش می برد، بوجود آمد. اخوانی ها تحت حفاظت دولت به نیروهای شعله جاوید حمله ور شده و یکی از فرزندان دلیر جامعه بنام سیدال سخندان را کشتند.

در دوره جنگ مقاومت علیه قوای سوسیال امپریالیسم اشغالگر، به کمک امپریالیسم امریکا و کشورهای منطقه، احزاب اسلامی تشکیل شده و رشد کرد. نیروهای شعله جاوید طوریکه رفیق ما تشریح نمودند از داشتن حزب کمونیستی پیشرو که بتواند راهنمای راه شان باشد، محروم بودند و با نداشتن برنامه انقلابی راه را گم نموده و نتوانستند از شرایط به نفع توده ها استفاده نمایند. گرچه آنها دست به مبارزه و مقابله با نیروهای اشغالگر و دولت مزدور آن زدند؛ ولی بیشتر مبارزات مسلحانه آنها تحت لوای نیروهای اسلامی و به نفع آنها صورت گرفت.

در جریان جنگ مقاومت چه در داخل و چه در خارج کشورهای آنها از نیروهای شعله جاوید توسط احزاب اخوانی تعقیب، دستگیر و کشته شدند و یا مجبور به فرار به کشورهای نسبتاً امن گردیدند.

جایگاه و پرورش گاه اخوانیهامصروا وهاییباعرستان است. وهاییها از طریق فاکولته الحدیث تنظیم شده و به کشورهای مختلف فرستاده میشوند. وهاییست در افغانستان در زمان اشغال سوسیال امپریالیستها نفوذ نمود. بخشهایی از احزاب اسلامی و طالبان وهایی هستند.

دولت اسلامی و حاکمیت طالبان هم بر شدت کشتار و سرکوب روشنفکران و ایجاد قیودات شدید نسبت به اقشار مختلف جامعه از جمله زنان، افزودند. دولت کنونی افغانستان نیز متشکل از تمام جنایتکاران اخوانی، وهایی، خلقی-پرچمی و دیگر جنایتکاران است. رفیق دیگری پرسید: در مورد طالبان و خط مشی آنها چه میگوئید؟

**جواب:** طالبان نیروهای بنیادگرائی اند که اصول احکام دینی را مطابق به قرآن پیش میبرند. آنها مسلمانان واقعی اند و خط مشی شان ایجاد حکومت اسلامی است. بقیه در صفحه ۳:

خیلی بدی گزاشت. مائو سعی میکرد ائتلاف ضد شوروی را وجود آورد. شکی نیست که مسئله اصلی تضاد چین و شوروی بود ولی بدی در این بود که در سطح دنیا تأثیر گذاشت. اینکه چرا چین شکست خورد علتش خیلی قوی تر بودن امپریالیسم بود ولی سیاست هایی که توسط رفقای ما اتخاذ شد نیز غلط بودند. ما باید آنها را مورد بررسی قرار بدهیم.

**موضوع دیگر مورد بحث** توسط مسئول جلسه، **” بنیادگرائی اسلامی ”** اعلام شد و از رفیقی خواسته شد تا نقش ” بنیادگرائی اسلامی ” را در اندونیزیا تشریح نماید؟

- ” بنیادگرائی اسلامی ” و نظام دموکراتیک: منظور بر سر اتحاد با مسلمانان و گروه های دیگر است. اتحاد با خطر مبارزه نیست. اسلام ایدئولوژی ستم و استثمار است. اتحاد با آنها کاملاً اشتباه است. اسلامیت ها و ناسیونالیست ها در تحلیل نهائی کمونیست ها را خواهند کشت.

رفیق دیگری درین مورد پرسید: چون بر مسائل تاریخی زیاد واقف نیستیم لطف نموده بگوئید که نقش جنبش اسلامی در دهه ۶۰ چه بود؟

**جواب:** رژیم سوهارتوناسیونالیست نبود بلکه بورژوا کمپرادور بود. ارتش کودتا کرد و برای برانگیختن مسلمانان کمک نمود. در شرایط کنونی برخی از اسلامیت های بنیادگرا بازمانده ای همان دوره هستند. در حال حاضر مدارس اسلامی تاحد زیادی توسط (ان جی او) های امریکائی که در مرکز جاوه نفوذ دارند و اکثر آنها توسط امریکاکمک مالی میشوند، اداره میشود. چندی پیش وقتی بوش به اندونیزیا سفر داشت - در حالیکه اکثر مردم ضد امریکائی هستند - اینها بودند که به بوش خوش آمدید گفتند.

رفیق سوال کننده با تأیید این مطلب گفت: خود انگلیس اعلام کرد که در به وجود آوردن جماعت اسلامی که انفجار را کرد، کمک کرده. در سالهای ۶۰ این ها سازمان های اسلامی را حمایت می کردند که یکی از آنها همین جماعت اسلامی شد.

رفیق دیگر: سیاست ما این است که بر روی جوانان مسلمان تأثیر بگذاریم.

مسئول جلسه در رابطه با موضوع چنین گفت:

در سال ۱۹۶۵ علاوه بر ارتش بسیاری از نهادهای اسلامی - مسیحی از کودتا استفاده کردند. خیلی مهم است که ما پایه ها و ریشه های فندمنتالیسم را بیرون نموده و افشاً نمائیم. مثل حزب کمونیست انقلابی امریکا، کتابی در مورد آفرینش و تکامل آن بیرون داده است. آیا درین زمینه کار صورت گرفته است؟

- تلاش های اندکی شده ولی ما میگوئیم بی تأیید ارزش های اسلامی را در برابر ارزش های دموکراتیک بگذارید تا مردم فرق اینها را بدانند.

یک رفیق دیگر: بعد از سوهارتو اسلام خیلی پایه گرفت. در دهه ۲۰ حاجی مصباح خلیفه مسلمانی است که می گوید بهترین مسلمان کمونیست است. این مسئله کمک کرد که خیلی از رهبران کمونیست ها از میان خانواده های مسلمان بر خیزند و زمینه برای رشد کمونیست ها به وجود آمد. ما باید از این مسئله درس هایی را داشته باشیم. ما می خواهیم روی جوانان تأثیر بگذاریم. در نسل قدیمی تلقین شده که کمونیست ها

به { جنگ بر سر } قدرت رابطه بدهند. در حالیکه موضوع ایدئولوژیکی { در میان بود } . همه اینها به { ماهیت } سوسیالیسم برمی گردد و در رابطه با همین ماهیت { آن شرایط } بوجود آمد. ...

” نقد اقتصاد شوروی ” که بوسیله مائو نگاشته شد به اشتباهات استالین اشاره میکند و می گوید: استالین افراد را نمی بیند، رابطه اقتصاد صنعتی و کشاورزی را نمی بیند بلکه تکیه اش به صنعتی کردن اقتصاد شهری است. مائو گفت من نمی توانم در رابطه به چین این قاعده را اعمال کنم. اگر می خواهم کمونیسم را فهمیده و درک کنیم باید با این تضادهایی که از هر سو بیرون میزند برخورد صحیح بنمائیم. تکیه یکجانبه به صنعت و بی اهمیت دانستن کشاورزی مثل رفتن روی یک پا است. سازماندهی کمون های خلق خیلی مهم است. نه تنها در { دوره ساختمان } سوسیالیسم بلکه از قبل درک مائو از چگونگی مرکزیت و دولت و دستگاههای مرکزی دیکتاتوری پرولتاریا مشخص بود. ما انارشیست نیستیم ولی علیرغم اینکه به دولت و حزب اعتقاد داریم فکری کنیم که این ها وسیله اند، در یک پروسه بالاخره همه اینها از بین خواهند رفت.

راجع به ارتش و دولت و چگونگی برخورد صحیح به آن { باید گفت که } بعد از کسب قدرت باید ارتش حرفوی داشته باشیم و اگر نداشته باشیم چگونه میتوانیم قدرت سوسیالیسم را اعمال نمائیم.

خیلی از رویونیستها درکی که از سوسیالیسم دارند به این سه نکته اکتفا میشود: رفاه اجتماعی، آموزش، بهداشت، در حالیکه سوسیالیسم این نیست. تضادهای معینی را باید حل کنیم. ما خیلی بالاتر از این می خواهیم. مسئله آینده دموکراسی در قرن ۲۱ را باید حل کنیم. اینها { بحث های } آکادمیک نیست. این ها مسائل روئانی است. قبل از { مائو } به مسئله روئان اهمیت { لازم } نمی دادند. بهمین خاطر بود که مائو به خیلی از مسائل فرهنگی حتی هنر و تبلیغات آن خیلی اهمیت داد. مائو گفت که: در سوسیالیسم اقتصاد کالائی موجود است، طبقات موجود اند ...

یکی دیگر از رفقای شرکت کننده در کنفرانس: باتوجه به انقلاب باعظمت فرهنگی چرا تین سیائوپینگ توانست قدرت را بگیرد؟

**جواب:** در سال های دهه ۶۰ اوضاع جهانی به نفع چین بود. از نظر عینی انقلاب فرهنگی آمد. جریان ویتنام باعث شد که لیوشاوتوچی شکست بخورد. رهروان سرمایاداری در این کشورها سعی میکنند ائتلاف معین را به نفع امپریالیسم بوجود بیاورند. در سال های ۷۰ تحولات داشت به ضرر نیروهای انقلابی بوجود می آمد. مثل تضاد عمده در جهان بطور معین عوض شد، { یعنی } از تضاد بین خلق ها و امپریالیسم { به } تضاد { بین امپریالیست ها } . در آن شرایط مائو احساس کرد که لزوم دارد با تین سیائوپینگ متحد شود که این مسئله تاحد زیادی یک جهت گم کردگی را در بین کمونیستهای جهان دامن زد و بر آنها تأثیر گذاشت و این تأثیرات را در خود چین هم گذاشت. این یک خطر واقعی بود که در آن موقع شوروی هم حمله کند. حتی این مسئله بین شوروی و امریکاهم مطرح شد که شوروی گفت مابه چین حمله میکنیم ولی امریکا گفت حالا نه. وقتی مارکوس به چین رفت تأثیرات



سند ذیل در گرد همآیی ایکه توسط "جنبش مقاومت خلق های جهان" در یکی از کشور های اروپایی در ماه فبروری دایر گردیده بود، توسط نماینده حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان قرائت گردید

## نیروهای اشغالگر ناتو در افغانستان

رفقا و دوستان عزیز! قبل از همه حضور یکایک شما را در محفل امروزی شاد باش می گویم. خرسندم از اینکه در محفل امروزی فرصت صحبت با شما رفقا و دوستان برایم میسر شده است. از اینکه چنین فرصتی به من داده شده است از سازماندهنگان اصلی محفل ابراز امتنان می نمایم. در صحبت امروزی ام سعی می نمایم تا شما رفقا و دوستان را، تا آن حدی که برایم مقدور است و می توانم در محفل حاضر وقت داشته باشم، در جریان وضعیت نیروهای ناتو در افغانستان قرار دهم. سعی خواهم کرد صحبت مختصر و کوتاه باشد و وقت زیاد رفقا و دوستان شرکت کننده در محفل را نگیرد.

طوریکه همه می دانیم افغانستان کشوری است که تحت اشغال نیروهای نظامی امپریالیستی قرار دارد. این نیروهای اشغالگر ترکیب وسیع بین المللی دارد و نیروهای ۳۶ دولت امپریالیستی و ارتجعی را در بر می گیرد. تعداد مجموعی این نیروها در محاسبات رسمی در حدود پنجاه هزار نفر تخمین زده می شود، ولی تعداد حقیقی آنها خیلی بیشتر از این است. نیروهای متجاوز و اشغالگر امپریالیستی امریکا در راس تمامی این نیروها قرار دارد. قسمت اعظم نیروهای اشغالگر را نیروهای امریکائی تشکیل می دهند، قسمت اعظم تجهیزات نظامی و مدرن ترین و مخرب ترین آنها نیز به قوای امریکائی تعلق دارد و این نیروها از نقش رهبری کننده و هدایت دهنده در رابطه با کل قوت های اشغالگر برخوردار است.

قوت های اشغالگر امپریالیستی نه تنها به دولت های امپریالیستی و ارتجعی گوناگونی تعلق دارند بلکه اشکال سازماندهی، وظایف و نامگذاری های متفاوتی نیز دارند.

در ابتدای تجاوز به افغانستان، این قوت های مربوط به "نیروهای ائتلاف بین المللی ضد تروریسم" بود که به این کشور تجاوز کرده و آتزا اشغال کردند. این نیروها عمدتاً نیروهای امریکائی بودند ولی شرکت نیروهای انگلیسی نیز در حمله و تجاوز به افغانستان چشمگیر بود. علاوه بر سطح پائین تر از قوای امریکائی و انگلیسی، قوت های نظامی کانادائی، استرالیائی و بعضی از کشورهای دیگر اروپائی عضو ناتو نیز در حمله و تجاوز به افغانستان سهم گرفتند. نیروی بحری امپریالیست های جاپانی نیز در همکاری با نیروهای امریکائی، در بحر هندیکتعداد وظایف لوجیستیکی برای حمله و تجاوز را بر عهده گرفت و علاوه بر امپریالیست های جاپانی مبالغ معتنا به ای از مجموع مصارف جنگ تجاوز گرانه را بر عهده گرفتند.

از وقتی که نیروهای "ناتو" مسئولیت اصلی پیشبرد جنگ در افغانستان را بر عهده گرفته است مسئولیت های جنگی و همچنان تعداد "نیروهای ائتلاف بین المللی ضد تروریسم" نسبتاً کم گردیده است. فعلاً تعداد

مجموعی این نیروها بصورت تخمینی به بیست هزار نفر می رسد یعنی تقریباً دو سوم مجموع نیروهای "ناتو". وقتی "نیروهای ائتلاف بین المللی ضد تروریسم" یعنی نیروهای متجاوز امپریالیست های امریکائی و متحدین جنگی نزدیک شان، در نزدیکی و همکاری فشرده و نزدیک جنگ سالاران جهادی "ائتلاف شمال"، موفق شدند افغانستان را اشغال نمایند، زمینه برای ورود بخش دیگری از نیروهای اشغالگر امپریالیستی یعنی "نیروهای بین المللی کمک به امنیت" به افغانستان مساعد گردید. این نیروها مطابق به فیصله جلسه بن، یعنی تجمع خائنین ملی در زیر بال و پر امپریالیست ها و کارگردانی فریبنده به اصطلاح سازمان ملل متحد، به افغانستان وارد گردیدند و قرار بود که گویا نیروی مربوط به ملل متحد باشد. این بخش از نیروهای اشغالگر امپریالیستی ابتدا صرفاً در شهر کابل مستقر گردیدند تا از برخورد و تصادم میان جناح های مختلف رژیم دست نشانده جلوگیری نمایند. اما در مراحل بعدی این نیروها در نقاط دیگری از افغانستان نیز جابجا شدند و تعداد شان بصورت پیهم افزایش یافت و وظایف شان نیز به تدریج از حالت "وظایف امنیتی" خارج شده و به "وظایف مستقیم جنگی" مبدل گردید. اکنون دیگرمدت ها است که فرماندهی این نیروها رسماً به "ناتو" تعلق گرفته است. با وجودی که موجودیت "نیروهای بین المللی کمک به امنیت" بصورت اسمی هنوز باقی است، اما عملاً دیگر چیزی بنام "ایساف" وجود ندارد. فعلاً بخش عمده نیروهای مربوط به "ناتو" در مناطق جنگی جنوب کشور مستقر گردیده اند و وسیعاً و عمیقاً در جنگ ها دخیل اند. فعلاً نیروهای مربوط به "ناتو" بیشتر و جدی تر از "نیروهای ائتلاف بین المللی ضد تروریسم" در جنگ ها سهیم اند و بار اصلی پیشبرد جنگ اشغالگرانه را بر عهده گرفته اند.

اما نباید تصور کرد که دیگر قوت های اشغالگر امریکائی نقش رهبری کننده، هدایت کننده و تعیین کننده شان را از دست داده اند. کماکان این نیروهای اشغالگر امریکائی اند که نیروی اصلی جنگ اشغالگرانه را تشکیل می دهند. قسمت عمده نیروهای مربوط به "ناتو" نیز همانند "نیروهای ائتلاف بین المللی ضد تروریسم" امریکائی اند و هم اکنون یک جنرال امریکائی فرماندهی نیروهای ناتو را بر عهده دارد. همچنان نباید تصور کرد که قدرت های امپریالیستی اروپائی در چوکات قوت های مربوط به ناتو به نوع فعال تری در جنگ ها سهم می گیرند. در چوکات نیروهای ناتو نیز، بعد از نیروهای امریکائی این نیروهای انگلیسی اند که عمیق تر و گسترده تر از سائرین در جنگ ها دخیل اند. نیروهای کانادائی، استرالیائی و هالندی در قدم بعدی قرار می گیرند. اما نیروهای فرانسوی و آلمانی تا حال حاضر نشده اند به مناطق جنگی جنوب

و حتی شرق و جنوب شرق بروند و در جنگ ها عملاً سهم بگیرند. تضاد میان قدرت های امپریالیستی چیزی نیست که تبارزاتی نداشته باشد. حتی تضاد میان امپریالیست های امریکائی و انگلیسی که نیروهای شان فعلاً در جنوب حضور دارند همیشه تبارزاتی دارد و گاهی شدید هم می شود.

در حال فعلی بار عمده جنگ اشغالگرانه در افغانستان را نیروهای مربوط به ناتو بر عهده گرفته اند که تعداد مجموعی آنها به سی هزار نفر می رسد. در واقع امپریالیست های امریکائی از این طریق می خواهند اتحاد ناتو را نشان دهند و در جنگی که عمدتاً خود شان پیش می برند کل ناتو را دخیل سازند و در حالیکه خود شان سهم عمده و تعیین کننده را بر می دارند سائر قدرت ها را نیز کم و بیش در نظر بگیرند. آنها در واقع می خواهند نقص عدم اتحاد ناتو در عراق را از طریق نشان دادن چنین اتحادی در افغانستان جبران کنند.

بخش دیگری از نیروهای اشغالگر امپریالیستی را "تیم های باز سازی ولایتی" تشکیل می دهند که در تمامی ولایات افغانستان حضور دارند. این تیم ها ظاهراً وظایفی در رابطه با برنامه باز سازی بر عهده دارند، ولی در اصل گروه هائی اند که وظایف جاسوسی و استخباراتی را برای قوت های جنگی اشغالگر و همچنان دولت های شان پیش می برند. افراد شامل در این تیم ها همه افراد نظامی مربوط به کشور های عضو ناتو هستند. گرچه خود شان با لباس ملکی فعالیت میکنند ولی محافظین مسلح دارند. در صورت لزوم خودشان نیز می توانند مسلح شوند تا در صورتی که مورد حمله قرار بگیرند بتوانند به اصطلاح از خود شان دفاع کنند. علاوه بر صورت متواتر دیده شده است که افراد شامل در این تیم ها در عملیات های نظامی تعرضی نیز سهم گرفته اند. با یک محاسبه تخمینی تعداد مجموعی افراد شامل در "تیم های باز سازی ولایتی" تقریباً پنج هزار نفر بر آورد می گردد. اسرار آمیز ترین بخش نیروهای اشغالگر امپریالیستی را نیروهای مربوط به "کمپنی های امنیتی خصوصی" امریکائی تشکیل میدهند. این نیروها وظایف گوناگونی را پیش می برند و وظایفی ای را می توانند از اردوی امریکا تیکه کنند. تعداد مجموعی آنها نیز روشن نیست و می توان گفت که تعداد آنها زیاد و کم می شوند. تعداد کمپنی هائیکه در افغانستان فعالیت می کنند نیز همیشه ثابت نیست. یکی از این کمپنی ها همان است که گارد امنیتی برای کرسی فراهم می نماید. کمپنی دیگری که در افغانستان فعالیت می نماید همان کمپنی ای است که دفتر آن در کابل مورد حمله انتحاری قرار گرفت. کمپنیهای امنیتی خصوصی امریکائی تأمین امنیت شاهراه ها را نیز برای مدت های معین به تیکه می گیرند. همچنان آنها عملیات

هائی از قبیل خانه تلاشی ها ، ربودن افراد و اشخاص معین و مورد شکنجه قرار دادن آنها ، حفاظت از زندان های امریکائی در افغانستان و سائر عملیات تروریستی را پیش می برند . یکی از افراد همین کمپنی ها بود که زندان خصوصی تشکیل داده بود و افراد را دستگیر و شکنجه می کرد . وقتی فعالیت های او افشا گردید ظاهراً توسط محاکم رژیم دست نشانده مورد محاکمه قرار گرفت و مجازاتی برایش اعلام شد . اما مدتی بعد قضیه این دهشت افکن به فراموشی سپرده شد و کلا در مورد او سکوت در پیش گرفته شد و قویاً احتمال دارد که بدون سر و صدا به امریکا بر گردانده شده باشد .

در هر حال درین شکی نیست که افسران نیروهای کمپنی های خصوصی امنیتی فعال در افغانستان همه امریکائی هستند و بخش عمده سربازان آنها نیز امریکائی ها افرادی از سائر کشور ها نیز دیده می شوند . مثلاً تعداد مهمی از این سربازان را نظامیان مزدور نیپالی تشکیل می دهند که چشمگیر هستند و تا حال تلفاتی را نیز متقبل گردیده اند . چند نفر از این نظامیان در حمله انتحاری بالای دفتر کمپنی خصوصی امنیتی در کابل کشته شدند و این موضوع مخفی شده هم نتوانست و توسط رسانه های خبری اعلام گردید . می توان تخمین زد که تعداد افراد کمپنی های امنیتی خصوصی بطور متوسط حد اقل از تعداد مجموع افراد تیم های باز سازی ولایتی کمتر نیستند .

در احصائیه های رسمی وقتی از تعداد مجموعی نیرو های اشغالگر امریکائی صحبت میگردد صرفاً قوت‌های مربوط به " ائتلاف بین المللی ضد تروریستی " و قوت‌های مربوط به " ناتو " در نظر گرفته می شود و نیروهای مربوط به " تیم های باز سازی ولایتی " و " کمپنی های امنیتی خصوصی امریکائی " که حد اقل تعداد مجموعی شان بالغ بر ده هزار نفر می گردد و نقش های بسیار حساسی در میان مجموع نیروهای اشغالگر بر عهده دارند ، کاملاً نادیده گرفته میشود . با توجه به اینچنین مجموعه ای از نیروهای اشغالگر امریکائی است که نقش ناتو را می توان در اشغال افغانستان بطور مشخص به ارزیابی گرفت .

در ابتدای تجاوز به افغانستان و اشغال این کشور ، نیروهای مربوط به " ائتلاف بین المللی ضد تروریسم " از نقش عمده در میان مجموع نیروهای متجاوز و اشغالگر امریکائی برخوردار بودند ، اما فعلاً این نقش به نیروهای مربوط به " ناتو " تعلق گرفته است . در هر دو حالت عمده بودن نیروهای متجاوز و اشغالگر امریکائی و نقش رهبری شان در تجاوز به افغانستان و اشغال این کشور مسجل و مسلم است . موضوع دیگر اینکه عملاً هم نیروهای مربوط به " ائتلاف بین المللی ضد تروریسم " و هم نیروهای مربوط به ایساف و نیروهای که فعلاً بصورت رسمی نیروهای ناتو نامیده می شوند ، کلاً مربوط به کشور های عضو ناتو هستند . نیروهای مربوط به تیم های باز سازی ولایتی نیز چنین وضعیتی دارند . یگانه نیروئی که به اصطلاح خالصاً تحت فرماندهی امریکائی ها باقی مانده است و به ناتو تعلق ندارد ، نیروهای مربوط به کمپنی های خصوصی امنیتی امریکائی هستند . کما اینکه در

نهایت این نیروها نیز به قدرت رهبری کننده ناتو یعنی امریکا تعلق دارد . تفاوتی که فعلاً به وجود آمده است این است که ناتو دیگر رسماً مسئولیت رهبری کننده بر مجموع نیروهای اشغالگر امریکائی را بر عهده دارد . به عبارت دیگر کماکان این اشغالگران امریکائی هستند که نقش عمده در اشغال افغانستان را بر عهده دارند ، اما قبلاً این نقش را رسماً بنام " نیروهای ائتلاف بین المللی ضد تروریسم " بازی می کردند و فعلاً بنام " نیروهای ناتو " بازی می کنند .

به این ترتیب اگر از یکجانب نقش قدرت های امریکائی اروپائی در اشغال افغانستان ، با توجه به رسمی شدن رهبری ناتو بجای رهبری " ائتلاف بین المللی ضد تروریسم " بر مجموع قوت های اشغالگر ، نسبت به قبل بیشتر شده است ، اما از جانب دیگر عمده بودن نیروهای اشغالگر امریکائی در میان مجموع این نیروها کماکان محفوظ باقی مانده است . مزیتی که اینچنین وضعیتی برای امریکائی های امریکائی در بر دارد این است که نسبت به عراق همسوئی بیشتری میان قدرت های امریکائی عضو ناتو را نشان می دهد و در مجموع شکاف میان امریکائی های امریکائی و بعضی از قدرت های امریکائی اروپا را کمتر میسازد . اما از جانب دیگر بیشتر شدن نقش قدرت های امریکائی اروپائی در افغانستان به مفهوم بیشتر شدن تاثیر گذاری تضاد های ذات البینی آنها در میدان جنگ افغانستان نیز هست . با رسمی شدن نقش رهبری ناتو بر کل نیروهای اشغالگر امریکائی در افغانستان ، اکنون این مجموعه با تمرکز کمتری نسبت به سابق ، یعنی زمانیکه نقش رهبری کننده به نیروهای ائتلاف بین المللی ضد تروریسم تعلق داشت ، عمل می نماید . تضاد هائی که میان امریکائی های امریکائی از یکطرف و امریکائی های اروپائی و سائر امریکائی ها از جانب دیگر وجود دارد باعث ایجاد این عدم تمرکز نسبی می گردد . علاوه کار آئی نظامی نیروهای اروپائی عضو ناتو و همچنان نیروهای کانادائی و استرالیائی نسبت به نیروهای امریکائی کمتر است . همین دو موضوع را باید از جمله عوامل بیشتر شدن مشکلات امنیتی اشغالگران و رژیم دست نشانده در طول تقریباً یکسال گذشته به حساب آورد . یقیناً امریکائی های امریکائی این موضوع را به روشنی می بینند ولی با توجه به مشکلاتی که در عراق دارند چاره ای ندارند که عوارض جانبی نظامی و سیاسی این وضعیت را بپذیرند تا در افغانستان نیز از لحاظ سیاسی و نظامی به وضعیت عراق گرفتار نگردند .

بهر حال نقشی را که ناتو در افغانستان بازی می کند بخش مهمی از نقش بین المللی این پیمان نظامی امریکائی در سطح جهان است . ناتو دیگر پیمان نظامی بلوک امریکائی رقیب را در مقابل خود ندارد تا وجودش را در مقابله با آن توجیه کند . این پیمان نظامی امریکائی همان نقشی را که به مثابه یک پیمان نظامی سرکوبگر بین المللی همیشه بر عهده داشته است ، اکنون بصورت بسیار روشن و واضح عمدتاً علیه کشور های تحت سلطه و ملل تحت ستم امریکائی ، بازی می نماید . از آنجائیکه بلوک امریکائی رقیب وجود ندارد ، امریکائی های امریکائی و متحدین شان در ناتو ، به اصطلاح تروریسم

اسلامی را به مثابه یک خطر بالفعل که جای بلوک سوسیال امریکائی را در مقابل آنها گرفته است ، می نمایانند و لشکر کشی های تجاوز کارانه و اشغالگرانه شان به افغانستان و کل " شرق میانه بزرگ " را تحت پوشش " کارزار جهانی ضد تروریسم " انجام می دهند . ناتو اکنون این نقشش را در افغانستان رسماً بر عهده دارد .

نقش دیگر ناتو این است که کلاً موقعیت رهبری کننده امریکائی های امریکائی بر قدرت های امریکائی اروپائی را همچنان با بر جا نگه دارد . چنانچه میدانیم تضاد های مهمی میان امریکائی های امریکائی و امریکائی های اروپائی بخصوص امریکائی های آلمانی و فرانسوی وجود دارند و نیروی گریز از مرکز در آنها قوی است . امریکائی های امریکائی با پیشبرد سیاستی که شریک ساختن قسمی در تجاوز و اشغالگری و همچنان منافع ناشی از این تجاوز و اشغالگری را یکجا با تهدید به کنار گذاشته شدن و در شرایطی عملاً کنار گذاشتن آنها را در بر می گیرد ، سعی دارند کماکان آنها را تحت رهبری شان نگه دارند . گرچه در اثر پیشبرد این سیاست اینک تقریباً دو دهه پس از فروپاشی بلوک وارسا بلوک ناتو کماکان با بر جا باقی مانده و اتحاد امریکائی های امریکائی و اروپائی عمدتاً حفظ شده است ، اما تضاد میان امریکائی های امریکائی و امریکائی های اروپائی بخصوص امریکائی های آلمانی و فرانسوی ، رو به تشدید است . میدان کارزار افغانستان نشاندهنده این اتحاد امریکائی های امریکائی و اروپائی و در عین حال نشاندهنده تشدید تضاد میان آنها است .

ناتو در طول مدت تقریباً دو دهه ایکه از فروپاشی بلوک سوسیال امریکائی وارسا می گذرد ، هم در اروپا و هم در آسیا ، پیوسته بجانب شرق پیشروی داشته است . این پیشروی در اروپا متوجه محدود ساختن هر چه بیشتر امریکائی های روسی است ، در حالیکه در آسیا هم محدود ساختن بیشتر امریکائی های روسی را مدنظر دارد ، هم متوجه قدرت در حال اعتدالی چین است و هم توجه و تلاش برای کنترل توسعه طلبان هندی را مدنظر دارد .

به این ترتیب قوت های نظامی اشغالگر ناتو ، عمدتاً نیروهای اشغالگر امریکائی ، در افغانستان ، نه تنها متوجه جمهوری های آسیای میانه در شمال ، ایران در غرب و پاکستان در شرق و جنوب هستند ، بلکه روسیه را در مسافت بعید تری به طرف شمال ، چین را در شرق و هند را در مسافت بعید تری بطرف شرق و جنوب ، نیز مطمح نظر قرار داده اند . ازینجا است که این نیروها نه تنها در افغانستان بلکه در سطح کل منطقه و جهان نه پیام آور صلح و آرامش بلکه پیام آور جنگ های تجاوز کارانه و اشغالگرانه امریکائی علیه کشور های تحت سلطه و ملل تحت ستم امریکائی و پیام آور تشدید کشمکش های امریکائی و ارتجاعی با سائر قدرت های امریکائی و قدرت های بزرگ ارتجاعی مثل چین هستند . در واقع همین مسائل سبب می گردد که قوت‌های ناتو در افغانستان با درگیری ها و تصادمات جنگی روز افزون مواجه گردند و روی آرامش بخود نبینند .

## مصاحبه با رهبر مائوئیست افغانستان

متن ذیل، که قبلا توسط مجله بین المللی "جهانی برای فتح" منتشر گردیده است، قسمتهای منتخبی از یک مصاحبه تنظیم شده در زمستان 2006 با صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، است. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، است. عنوان مصاحبه توسط "جهانی برای فتح" تعیین گردیده است.

مستقیم کمونیسم دروغین سوسیال امپریالیست ها و مزدوران رویزیونیست بومی شان بوده است، شدت و گستردگی این چلنج ها نسبت به جاهای دیگر بیشتر و وسیع تر است.

یگانه راه پاسخ دهی درست و اصولی در مقابل این چلنج ها، بردن اصولی و جرئتمندانه برنامه کمونیست های حقیقی (مائوئیست) و بصورت مشخص بردن برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در میان توده ها است تا آنها قادر گردند تفاوت میان این برنامه و برنامه سوسیال امپریالیست های شوروی و مزدوران شان را دریابند.

**سوال دوم:** چگونه توده ها می توانند تفاوت بین برنامه مائوئیست های واقعی و برنامه رویزیونیست یا سوسیال امپریالیست ها را ببینند؟

**جواب:** درینجاسه موضوع کلیدی داریم و دو عرصه مبارزاتی.

**سه موضوع کلیدی:**

(۱): تفاوت میان مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم و رویزیونیسم و تفاوت میان انترناسیونالیسم پرولتری و سوسیال امپریالیسم.

(۲): تفاوت میان انقلاب دموکراتیک نوین و آنچه سوسیال امپریالیست ها و رویزیونیست ها در افغانستان و همچنان جاهای دیگر بنام انقلاب ملی و دموکراتیک، انجام دادند؛ تفاوت میان درک مائوئیستی انقلاب سوسیالیستی، انقلاب جهانی و حرکت بسوی کمونیسم و آنچه رویزیونیست ها و سوسیال امپریالیست ها درین موارد گفتند و انجام دادند.

(۳): تفاوت میان استراتژی مبارزاتی جنگ خلق مائوئیستی که متکی بر توده ها است و استراتژی کودتاگرایانه و پارلماناریستی رویزیونیستی که متکی بر حمایت های سوسیال امپریالیستی بوده است.

ما نه تنها در عرصه مبارزاتی تئوریک باید تفاوت میان برنامه خود و برنامه سوسیال امپریالیست ها و رویزیونیست ها را برای توده ها روشن سازیم، بلکه این تفاوت را دربرائیک یعنی در تطبیقات عملی برنامه مان در جامعه نیز برای توده هانشان دهیم. به عبارت دیگر ما باید اهمیت هر دو عرصه مبارزاتی تئوریک و پراتیک را در نظر بگیریم.

جنبش مائوئیستی افغانستان و جنبش دموکراتیک نوین مرتبط با آن، در دهه چهل خورشیدی، با مرزبندی نسبتا روشن علیه رویزیونیسم و سوسیال امپریالیسم شوروی پایه عرصه وجود گذاشت. این جنبش گرچه توانست به یک جنبش توده ای در میان دهقانان مبدل گردد و بنابه گفته رفیق شهیداکرم یاری، همین امر یکی از عوامل فروپاشی آن در دهه پنجاه خورشیدی شد، ولی توانست در میان روشنفکران، کارگران و خرده بورژوازی شهری جا باز نموده و به

بخش های مهمی از جنبش چپ افغانستان در همان موقع مبارزه و مقاومت علیه سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان با سپر انداختن در مقابل این چلنج، برآمد و پوشش اسلامی را تئوریزه کردند و جزئی از برنامه شان ساختند. بخشهای دیگری گرچه از لحاظ تئوریک برآمد و پوشش اسلامی را برناموی نداشتند ولی از لحاظ عملی وسیعا به این کار مبادرت ورزیدند.

تسلیم طلبان کنونی قیلمنسوب به چپ این موضوع را اینگونه جمع بندی میکنند که جامعه افغانستان یک جامعه نهایت عقبمانده است و تا زمانیکه این عقب ماندگی رفع نگردد زمینه پیشبرد مبارزات انقلابی و کمونیستی در آن وجود ندارد.

یکی از چلنج های دیگر شیوع برداشت نادرست از پیوند انترناسیونالیستی میان کمونیست ها است.

انتهی کمونیسم شایع ساخته است که کمونیسم به عنوان یک "ایدئولوژی وارداتی" در جامعه افغانستان زمینه ندارد و فقط می تواند از طریق تحمیل توسط قدرت یا قدرت های خارجی کمونیستی بر مردمان افغانستان، درین جامعه جای پای متزلزل داشته باشد.

وجه معینی از این چلنج، اینگونه در مقابل کمونیست های حقیقی قرار می گیرد که آنها فعلا هیچ دولت حامی خارجی ندارند و لذا نمی توانند بدون چنین حمایتی در افغانستان جا باز نمایند و پا بگیرند.

یکی از چلنج های دیگر، اتهام استبداد بر کمونیست ها است. طوریکه میدانیم حاکمیت سوسیال امپریالیست های اشغالگرومزدوران شان در افغانستان یک حاکمیت استبدادی و متکی بر سرکوب توده ها بود. ظاهر کمونیستی این استبداد سرکوب در ذات خود نیز خواهی نخواهی دامنگیر کمونیست های حقیقی شده و میشود، کما اینکه انتهی کمونیسم به شدت برای تعمیم آن بالای کمونیست های حقیقی کوشیده و کماکان می کوشد.

به این ترتیب، چلنج هایی که تجربه حاکمیت اشغالگرانه و ظالمانه ارتجاعی سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان در افغانستان، در مقابل کمونیست های حقیقی قرار می دهد، بطور خلاصه در استنتاج غلط ذیل در مورد کمونیسم بیان شده می تواند:

کمونیسم در افغانستان زمینه ندارد و فقط با تکیه بر استبداد و سرکوب توده ها و ایجابات اشغالگری خارجی می تواند بر مردمان این کشور تحمیل گردد، ولی در آن صورت نیز نمی تواند بقای دراز مدت و دوامدار داشته باشد.

طوریکه روشن است این چلنج ها بصورت مطلق ویژه شرایط و اوضاع افغانستان نبوده و صرفا دامنگیر کمونیست های حقیقی در این کشور نیست، بلکه تقریبا به عین شکل و یا با تفاوت های کم و بیش معین، دامنگیر کل جنبش بین المللی کمونیستی نیز هست. البته در شرایط کشوری مثل افغانستان که تطبیق گاه

**سوال اول:** افغانستان توسط اتحاد شوروی اشغال شد و احزاب حاکم که در آن زمان خود را "کمونیست" می نامیدند، حکومت ظالمانه ارتجاعی را بر مردم اعمال میکردند. چه چلنج هایی را این مسئله در مقابل کمونیست های حقیقی قرار می دهد؟

**جواب:** ادعاهای کمونیستی دروغین آنها در ذات خود نیز زمینه ساز برداشت های غلط بسیاری از توده ها در مورد کمونیسم و کمونیست ها بود. این وضعیت در همان ابتدای سربلند کردن مبارزات ضد رژیم مزدور و مقاومت های ضد سوسیال امپریالیسم شوروی، از لحاظ عینی و ذهنی، فشارهای شدید مخرب و منفی بر جنبش چپ و مبارزات شان در افغانستان اعمال نمود و انحرافات مسلط بر آنها را بیشتر از پیش عمق و گسترش بخشید. عمق و گسترش این انحرافات به نوبه خود عاملی دیگری شد در جهت تقویت هر چه بیشتر انتهی کمونیسم در جامعه و باز گذاشته شدن هر چه بیشتر دست آن در منسوب کردن جنایات سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان به کمونیسم.

انتهی کمونیسم به عنوان بخشی از یک تلاش بین المللی با تمام قوا سعی کرده و میکند که شکست سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان در افغانستان را شکست کمونیسم بنمایاند.

البته انتهی کمونیسم اسلامی، در دوران حاکمیت جهادی ها و طالبان، نتوانست چهره بهتری نسبت به حاکمیت کمونیسم دروغین سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان از خود نشان دهد. این امر تا حد معینی تأثیرات انتهی کمونیسم را تضعیف کرده است. ولی عوامل عینی و ذهنی کشوری، منطقی و بین المللی معینی کماکان در جهت تقویت آن عمل میکند. همچنان تأثیرات مخربی که ادعاهای کمونیستی دروغین آنها بالای توده ها داشته است کماکان عمل مینماید. در نتیجه چلنج هایی که این امر در مقابل کمونیست های حقیقی در افغانستان قرار داده و میدهد، در شرایط کنونی نیز خود نمائی میکند و پیشبرد مبارزات اصولی قاطع، حوصله مندانه و مداوم را طلب مینماید. یکی از این چلنج ها بر شکست سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان در افغانستان متکی است و توسط این امر تقویت می شود که جنبش چپ نیز در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی با شکست روبرو گردید. انتهی کمونیست ها از این دو واقعیت این نتیجه گیری را که کمونیسم در افغانستان جای ندارد استخراج کرده و بر ذهنیت بخش هایی از توده ها اجا انداخته اند. بطور مشخص انتهی کمونیست های اسلامی این نتیجه گیری را شایع ساخته اند که جامعه افغانستان یک جامعه مذهبی اسلامی است و کمونیسم که مبتنی بر جهان بینی ماتریالیستی دیالکتیکی و ضدیت با مذهب است، در آن جای ندارد.

یک جنبش نسبتاً وسیع توده‌ی مبدل گردد . در دوران مبارزه علیه رژیم کودتای هفت ثور و مقاومت علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست ، شعله‌ی هائوسیدار درون این مبارزه و مقاومت جای گرفتند و در مناطق بسیاری از کشور در میان توده‌های رزمنده و مقاومت کننده رفتند . متأسفانه این حرکت توده‌ی تقریباً مجموع به صورت اصولی و درست براه نیفتاد و پیش نرفت . اما با آنهم در طی چند سال اول این مبارزه و مقاومت که شعله‌ی هادران به اشکال و صور گوناگون حضور فعال داشتند، توده‌های مناطق تحت فعالیت آنها، ولو بصورت مغشوش، ناقص و حتی در مواردی نادرست، تفاوت میان آنها و سوسیال امپریالیست ها و مزدوران رویونیست شان را هم در نظروهم در عمل دیدند. خاطرات این دوره‌های مبارزاتی هنوز در ذهن بخش‌های معینی از توده‌ها وجود دارد و می‌تواند بمثابة یک میدان قابل اتکای اولیه در فعالیتهای توده‌ی مورد استفاده قرار بگیرد و در واقع در حدمعینی، علیرغم محدودیت ها و عدم گستردگی، بعد از برآمد جنبش نوین کمونیستی در طی بیست سال گذشته مورد استفاده قرار گرفته است . در نتیجه بخش‌های معینی از توده‌ها ، میان ” شعله‌ی هائو ” و ” خلقی ها - پرچی ها ” تفاوت قائل اند و آنها را به یک نظر نمی‌بینند. به عبارت دیگر ، چلنج‌های ناشی از تطبیقات کمونیزم دروغین سوسیال امپریالیست ها و مزدوران رویونیست شان در افغانستان . برای کمونیست‌های حقیقی، گرچه عمیق و وسیع است اما یک امر مطلق نیست و بصورت نسبی یک میدان مبارزاتی آماده از قبل وجود دارد که در پیشبرد مبارزه برای ما یک قاعده قابل اتکافراهم کرده است . در واقع موجودیت حزب ما دلیل زنده و روشن این مدعا است .

علاوتاً در شرایط فعلی نیز می‌توانیم بر محور فعالیت‌های مبارزاتی حزبی و تحت رهبری آن ، از طریق ایجاد و فعال ساختن سازمان‌های دموکراتیک توده‌ی در عرصه‌های مختلف ، مثلاً عرصه‌های زنان ، جوانان و غیره و همچنان اتحادیه‌های صنفی ، مثلاً اتحادیه‌های اصناف مختلف کارگران، پیشه‌وران و غیره ، برای ایجاد پیوند نسبتاً وسیع با توده‌های بکوشیم . مامی توانیم از طریق پیشبرد مخفی و نیمه مخفی این فعالیتها ، برنامه خود را، حداقل از جوانب معینی، در میان توده‌های بی‌بریم و در این موارد به روشنگری پردازیم و در پراتیک مبارزاتی روزمره تفاوت آنرا با برنامه سوسیال امپریالیست ها و رویونیست‌ها به توده‌ها نشان دهیم . در این موارد ضرورت است که حتی امکانات فعالیت‌های نسبتاً علنی، اعم از فعالیت‌های غیرقانونی و نیمه قانونی ، را نیز مورد مطالعه قرار دهیم .

موضوع کلیدی این است که تحت هر گونه شرایطی و در پیشبرد هر شکلی از مبارزه باید قاطعانه توجه داشته باشیم که تدارک ، برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بمثابة شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان ، محور فعالیت‌های مبارزاتی ما را می‌سازد و باید تمامی اشکال مبارزاتی در خدمت این محور قرار داشته باشد و به آن خدمت نماید .

**سوال سوم :** بعد از شوروی ها طالبان آمد ... چه چیزی مردم را به اسلام جلب میکند ؟ چگونه کمونیست‌ها می‌توانند توده‌ها را از طرف آنها به خود

جلب کنند ؟

**جواب :** اگر از ” تحریک اسلامی ” جدید حرف بزنیم باید بگوئیم که این تحریک در دهه‌های خورشیدی بر آمد آشکارش رانشان داد. در این دوره برای اولین بار در تاریخ افغانستان ، نیروهای سیاسی گوناگون با گرایشات و مواضع ایدئولوژیک - سیاسی و دیدگاه‌های معین طبقاتی و ملی در سطح نسبتاً وسیعی با به عرصه وجود نهادند . جنبش کمونیستی ( مائوتیستی ) زاده شد و جنبش دموکراتیک نوین قد بر افراشت ، حزب رویونیست وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی ( حزب دموکراتیک خلق افغانستان ) در دو شاخه ” خلق ” و ” پرچم ” بوجود آمد، گروه‌ها و دسته‌های بورژوا ناسیونالیست و دسته‌های گروه‌های سیاسی دیگری پدیدار شدند . عکس‌العمل ارتجاع فئودالی و مذهبی در قبال این اوضاع، بصورت ظهور جنبش ارتجاعی مذهبی - سیاسی که از حمایت محافظه کاران دربار ، پشتیبانی علنی ارتجاع منطقه و عرب و التفات امپریالیزم غرب برخوردار بود ، تبارز نمود .

اما تسلط فرهنگ فئودالی بر جامعه ، موجودیت ماسک دورغین دموکراسی و ترقی خواهی بر چهره رژیم مزدور و ادعاهای کمونیستی کاذب سوسیال امپریالیزم شوروی، موجودیت رژیم‌های ارتجاعی اسلامی در ایران و پاکستان و حمایت بی دریغ امپریالیست‌های غربی ، رویونیست‌های چینی و ارتجاع عرب ، آن عوامل مساعدی بودند که تسلط روز افزون نیروهای ارتجاعی اسلامی وابسته به غرب و ارتجاع منطقه را بر مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در افغانستان باعث گردیدند .

تسلط فرهنگ فئودالی بر جامعه باعث گردید که مبارزات و مقاومت‌های خود بخود جوش توده‌های مردم علیه رژیم مزدور و اشغالگران سوسیال امپریالیست رنگ و بوی اسلامی داشته و حامل شعارهای اسلامی باشد و این وضعیت خود بخود به نفع نیروهای ارتجاعی اسلامی بود و زمینه مساعد برای نفوذ روز افزون آنها بر جبهات مقاومت خود بخود بوجود آورد. درین میان دنباله روی کمونیست‌ها و نیروهای انقلابی و ملی از مبارزات و مقاومت‌های خود بخود توده‌های مردم و حتی اتخاذ مواضع تسلیم طلبانه توسط آنها در قبال نیروهای ارتجاعی اسلامی ، زمینه مساعد دیگری برای تسلط روز افزون اسلامی‌ها بر مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی بوجود آورد .

به این ترتیب تسلط روز افزون احزاب ارتجاعی اسلامی بر مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در افغانستان زمینه ساز حاکمیت آنها بر افغانستان بعد از فروپاشی رژیم نجیب گردید .

چنانچه دیدیم اسلام یگانه عامل این تسلط و حاکمیت نبوده است ، بلکه در پهلوی عوامل اسلامی ، عوامل نیرومند دیگری نیز دخیل بوده و بصورت جدی نقش بازی کرده اند .

پیشروی برق آسای تبدیل شدن سریع طالبان از یک نیروی کوچک به یک نیروی بزرگ مدعی حاکمیت سراسری در واقع محصول تجمع سه عامل نیرومند امپریالیستی و ارتجاعی در چوکات این ” تحریک ” بود . امپریالیست‌های امریکائی و انگلیسی نه تنها در بنیانگذاری این ” تحریک ” ارتجاعی از پشت پرده سهم گرفتند، بلکه

به حمایت‌های مستقیم و غیر مستقیم از آن پرداختند . به این ترتیب از میان سه عامل ایجاد کننده و پرورش دهنده طالبان، صرفاً یکی از آنها عامل اسلامی بود . این عامل اسلامی نیز نه در تقابل با کمونیست‌ها و یا نیروی غیراسلامی دیگری ، بلکه علیه ” فسق و فجور مجاهدین اسلامی ” ( آن عملکرد های جهادی‌ها که به نظر طالبان خلاف شریعت اسلامی بود ) عمل کرد . به عبارت دیگر نقش این عامل آن بود که ” جنگ بین المسلمین ” را شرعی و رسمی ساخت .

به این ترتیب اگر ارتجاع اسلامی را در مجموع در نظر بگیریم می‌بینیم که بخش عمده آن در واقع در رژیم پوشالی یعنی ” جمهوری اسلامی افغانستان ” گرد آمده است که قدرت دست نشانده و حمایت اشغالگران امریکائی و متحدین امپریالیستی و ارتجاعی خارجی شان را با خود دارد. لذا طالبان امروزی ممثل اصلی اسلامیزم در افغانستان نیستند .

اگر موضوع را در سطح کل کشورهای اسلامی و حتی کل جهان در نظر بگیریم ، نیز می‌بینیم که پان اسلامیزم ضد امریکائی ( تیپ اسلام القاعده ) نیروی عمده اسلامیزم‌ها را نمی‌سازد .

یقیناً جنایات بی شمار اسلامیزم‌های ” جهادی ” و ” طالبی ” در دوران حاکمیت ” دولت اسلامی ” جهادی‌ها و ” امارت اسلامی ” طالبان ، حنای اسلامیزم را تا حد زیادی در نزد توده‌ها کمرنگ ساخته و زمینه‌های مساعد برای جلب شدن آنها به سوی گرایشات سیاسی غیر مذهبی به وجود آورده است . این زمینه‌ها برای کمونیست‌ها در جهت جلب توده‌ها بسوی خود شان بخوبی قابل استفاده است .

تسلط فرهنگ فئودالی بر جامعه بصورت خود بخود زمینه‌های توده‌ی آنها را تولید و بازتولید می‌نماید و عدم حضور نیرومند سیاست غیر مذهبی در جامعه ، بطور مشخص سیاست کمونیست‌ها ، بخش عظیمی از توده‌ها را به دور باطل سرگردانی میان جناح‌های مختلف اسلامیزم و یابی تفاوتی سیاسی می‌کشاند .

تأجائیکه به اسلامیزم رژیم دست نشانده که در قانون اساسی رژیم مسجل شده است، مربوط می‌باشد ، این اسلامیزم مورد حمایت امپریالیست‌های اشغالگر و همچنان ارتجاع اسلامی حاکم بر کشور های منطقه و عرب که مزدوران گوش بفرمان امپریالیست‌ها هستند ، قرار دارد. بخش عمده طبقات فئودال و بورژواکمپرادور حامیان اصلی طبقاتی این اسلامیزم هستند. طبعاً زمانی که این سلطه مستعمراتی - نیمه فئودالی توسط جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و پیشرفت‌های آن به مضاف طلبیده نشود، خواهی نخواهی پایه توده‌ی خود را خواهد داشت .

اما تأجائیکه به اسلامیزم طالبانی کنونی در افغانستان و به کل اسلامیزم القاعده‌ی در جهان مربوط است ، در شرایط مشخص کنونی عوامل دیگری دخیل است. سرکوب این اسلامیزم بهانه مهمی برای کارزار جهانی تجاوزکارانه امپریالیست‌های امریکائی قرار داده شده است .

به عبارت روشن تر طالبان به مثابه بخشی از یک حرکت وسیع بین المللی می‌جنگند . طبعاً این عامل نقش خود را در کشاندن بخش‌هایی از توده‌ها بسوی طالبان بازی می‌نماید .

در واقع به دلیل نبود یک الترناتیو قدرتمند انقلابی کمونیستی و حتی ناسیونالیستی ضد امریکائی در کشور های اسلامی، منجمله افغانستان، است که امروز عقده هاونفرت های ضدامپریالیستی و بطورمشخص ضد امریکائی توده هادرمسیر اسلامیستی جنون آمیزمیافند و شکل یک حرکت اجتماعی ارتجاعی و استبدادی مذهبی رابخودمیگیرند که به یک معنی توجیه کننده کارزارجهانی "صدورترقی ودموکراسی" توسط امپریالیست های امریکائی میشود. اگر الترناتیو قدرتمند انقلابی درافغانستان وسائرکشور های اسلامی وجودمی داشت، درشرایطی که اسلامیزم عمدتا خادم وخدمتگارتجارتوازمین و اشغالگران امپریالیست است، مبارزه علیه آنها نمی توانست در قالب اسلامیستی طالبی و القاعده ئی بروز نماید و اگر بروز هم می کرد نمی توانست در حد کنونی نیرومند و گسترده باشد.

مبارزه کمونیست های افغانستان، برای کشاندن توده های که با انگیزه های ضد امریکائی در رکاب طالبان می جنگند، بسوی خود شان، باید بمثابه بخشی از یک مبارزه بین المللی در نظر گرفته شود. این مبارزه باید در متن مبارزه ومقاومت علیه کارزار تجاوز کارانه و اشغالگرانه امپریالیستهای امریکائی و متحدین و دست نشانندگان شان و با تکیه بر آن وبرمحور آن، در سطح جهان، منطقه و افغانستان پیش برده شود. تا زمانی که ما نتوانیم نقش مان را در مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست و دست نشانندگان شان به نحو قدرتمندی ایفا نماییم، طالبان کماکان قادر خواهند بود احساسات ضد امریکائی توده ها را به نفع خود شان بسیج و سازماندهی نمایند.

اسلامیزم طالبان نقاط ضعف بسیار جدی دارد. طالبان در زمان قدرت شان، تحت نام "امارت اسلامی"، استبداد شدیدی را بالای توده های مردم اعمال نمودند که یکی از وجوهات آن اعمال شوونیزم غلیظ بالای ملیتهای غیر پشتون بود. به همین جهت، اسلامیزم طالبان در میان توده های مربوط به ملیتهای غیر پشتون طرفدار ندارد. عدم حضور اسلامیزم طالبان در میان توده های غیرپشتون زمینه های مساعد وسیعی برای ما در میان آنها بوجود می آورد که می توانیم مخالفت توده هاعلیه اشغالگران ودستنشانندگان شان را بسیج وسازماندهی نماییم. قابل تذکر است که این گفته هرگز به این معنی نیست که در میان توده های پشتون هیچ زمینه ای برای بسیج وسازماندهی مخالفت ها و مقاومت های توده ها علیه اشغالگران و دست نشانندگان شان نداریم. چنین زمینه ای وجود دارد زیرا که توده های پشتون نیز از استبداد خشن طالبان "بی بهره" نبوده اند.

کمونیست هادرمبارزه علیه تئوکراسی اسلامی و کشاندن توده هابه سوی خودشان، آن زمانی زمینه های وسیع برای موفقیت بدست خواهند آورد که جنبش سیاسی سکولارتقویت وگسترش یابد.براه انداختن و رهبری چنین جنبشی، یکی از وظایف مهم دموکراتیک کمونیست ها است، چرا که در عصر حاضر بورژوازی قادر به ایجاد رهبری چنین جنبشی نیست و این وظیفه همانند تمامی وظایف اصلی دیگر دموکراتیک بر عهده کمونیست ها قرار گرفته است.

کمونیست هادر کشاندن توده ها ازسوی اسلامیزم

هابطرف خودشان بطورمشخص نیازمندپیشبرد مبارزات ایدئولوژیک در سطح جهان بینی یعنی مبارزه علیه ایده آلیزم وتبلیغ وترویج ماتریالیزم دیالکتیک هستند. این مبارزه سطوح دیگر مبارزات ایدئولوژیک یعنی مبارزه علیه اصول بینشی اقتصادی و سیاسی اسلام و تبلیغ وترویج برای اساسات اقتصادی و سیاسی مارکسیستی-لنینیستی - مائوئیستی را نیز دربر میگیرد. بدون پیشبردموفقیت آمیز این مبارزه حزب کمونیست نمیتواند به یک حزب توده ئی مبدل گردد. یقینا خصلت درازمدت این مبارزه راباید در نظر گرفت. اما این خصلت دلیلی برای بی توجهی به چنین مبارزه ای نمی تواند تلقی گردد. این مبارزه به دلیل سطح بالای ترویجی وسائرخصایل خوددنی می تواند مثل مبارزه برای سکولاریزم میدان توده ئی وسیعی داشته باشد، ولی پیشبرد آن الزامی وگریزنناپذیراست. مسئله اسلام در افغانستان و کشورهای مشابه دیگر مثل ایران صرفا مسئله اعتقادات مذهبی توده ها نیست. ما با حاکمیت اسلامی روبروئیم و بطور مشخص با جمهوری اسلامی در حال مبارزه ایم. در شرایط ما سیاست دینی اسلامی حاکم شمشیراتی کمونیزم رادردست دارد. کمونیست ها نمی توانند مبارزه همه جانبه علیه این دشمن شمشیر بدست را به فراموشی بسپارند.

**سوال چهارم:** امپریالیست های امریکائی شعار "دموکراسی" را علم کرده اند تا تجاوز شان بر افغانستان و بقیه جاها را توجیه کنند. این چگونه می تواند پاسخ داده شود.

**جواب:** پاسخ ما این است که علم شدن شعار دموکراسی توسط امپریالیست های امریکائی بمثابه روپوشی در خدمت کارزار تجاوز کارانه آنها قرار دارد. حزب ماهمیشه روی این نکته تاکید کرده است که حق تعیین سرنوشت مردمان یک کشور اشغال شده توسط قوت های متجاوز امپریالیستی و ارتجاعی خارجی در اساس پامال شده و ازمیان رفته است و چنین مردمانی نمی توانند وقادرنیستند از حق داشتن دموکراسی، حتی به مفهوم نیمه مستعمراتی آن، بر خوردار شوند. از جانب دیگر قدرت های متجاوز و اشغالگر امپریالیستی وارتجاعی خارجی ایکه استقلال یک کشورو حق خود ارادیت مردمان آن کشور را مورد پامالی وتجاوز قرار می دهند، نمی توانند آورندگان دموکراسی برای چنین کشوری ومردمان آن باشند. آن به اصطلاح دموکراسی سرودم بریده ای که امپریالیست های امریکائی مثلا برای افغانستان آورده اند، خاصیت اصلی اش این است که برای مردمان یک کشور اشغال شده این توهم را بوجود آورد که آنها در تعیین سرنوشت خود و کشورشان دارای حق و اختیار هستند و تعیین و انتخاب حاکمیت بدست آنها است.

موضوع دیگر این است که باند حاکم فعلی در ایالات متحده امریکا، حتی در کشور خودش معیار های دموکراسی بورژوازی امپریالیستی را که سال های سال در این کشور بر قرار بوده است، وسیعا پامال می نماید و حقوق مدنی خود مردم امریکا را مورد تعدی های فراوان قرار می دهد. بهانه اش هم مبارزه علیه تروریزم است. این بهانه اگر در خود امریکا باعث زیر پا گذاشتن معیارهای معمول دموکراسی-بورژوا امپریالیستی گردد، در افغانستان و کشور های اشغال

شده دیگر نمی تواند باعث تطبیق معیارهای دموکراتیک گردد، چرا که تجاوز نظامی به یک کشور و اشغال آن از طریق زور، استبدادی ترین عملی است که در حق یک کشور و مردمان آن می تواند اجرا شود.

اما گذشته از این موضوعات کلی، آنچه را که امپریالیست های امریکائی و دست نشانندگان شان بنام دموکراسی تبلیغ می نمایند، بطور مشخص عبارت از چه چیزی است؟ نمونه افغانستان را در نظر بگیریم. در چنین دولتی، مطابق به احکام قانون اساسی آن، فعالیت احزاب سیاسی، حق آزادی بیان و عقیده، آزادی مطبوعات و در یک کلام تمامی حقوق و آزادی های مدنی فردی و اجتماعی در چوکات اسلام و احکام اسلامی تعریف و تحدید می گردند و در بیرون از آن مجاز نبوده و غیر قانونی محسوب می گردند. تا اینجا فرق جمهوری اسلامی کنونی با امارت اسلامی طالبان صرفا در این است که آن امارت اسلامی نظام اسلامی یک حزبی بود و این جمهوری اسلامی نظام اسلامی چند حزبی یا چندین حزبی است. در چنین "جمهوری اسلامی" احزاب، مطبوعات و باور های غیر اسلامی، اعم از کمونیست و غیر کمونیست، از فعالیت و موجودیت قانونی برخوردار نیستند. بعضی ها خوش دارند این نظام را "دموکراسی اسلامی" بنامند. اما "دموکراسی اسلامی" اسم بی مسما و بی مفهوم است، همانگونه که "جمهوری اسلامی" اسم بی مسما و بی مفهوم است. دموکراسی فقط با سکولاریزم و نظام لائیک می تواند تعریف گردد ومعنی و مفهوم پیدا نماید. بعضی از نظریه پردازان جمهوری اسلامی افغانستان صریحا می گویند که در افغانستان دموکراسی بمثابه یک روش مطرح است و نه مثابه یک بینش. به عبارت دیگر، بینش همان بینش شرعی و اسلامی است که قواعد و احکام اساسی و اصلی آن توسط شارع تعیین وتثبیت گردیده و کسی در آن حق تعدیل و تغییر را ندارد. دموکراسی بمثابه یک روش در واقع استفاده ابزاری از به اصطلاح دموکراسی در داخل چوکات نظام ضد دموکراتیک دینی اسلامی برای آرایش و مدرن نمایاندن آن است.

به این ترتیب وظیفه ما افشای هر چه وسیع تر و پیگیر تر نیرنگ امپریالیست های اشغالگر است که تجاوز و اشغالگری شان را پوشش به اصطلاح دموکراسی داده اند. افشای هرچه وسیع تر و پیگیر تر دموکراسی قلابی اهدائی اشغالگران نیز در متن و بطن این وظیفه قرار دارد. این وظایف باید در راستای تدارک، برپائی و به پیش سوق دادن جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و دست نشانندگان شان پیش برده شوند.

اکثریت قاطع توده ها فریفته دموکراسی قلابی اهدائی امپریالیست های اشغالگر نشده و آن را نپذیرفته اند. گرچه انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده نیز یک انتخابات ناکام بود و اکثریت توده ها در آن شرکت نکردند. اما گستردگی ناکامی انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی رژیم آنچنان روشن و آفتابی است که خودامپریالیست های اشغالگر و دست نشانندگان شان نیز معترف اند که اکثریت در آن شرکت نکرده اند.

ما باید مدل دموکراسی مورد خواست خود مان را

یعنی دموکراسی نوین را در مقابل دموکراسی قلابی آنها مطرح نمایم و در نظر و عمل برتری آنها به توده ها نشان دهیم .

ماباید تطبیقات عملی گذشته دموکراسی نوین در انقلابات پیروزمند گذشته رابا قدرت و قوت مطرح نمایم و نشان دهیم که چگونه دموکراسی نوین توانست آزادی و بهروزی بی سابقه ای برای توده ها بوجود بیاورد . آزادی و بهروزی ای که حتی دموکراسی واقعی بورژوازی نتوانسته ، و نمی تواند ، در دسترس توده ها قرار دهد ، چه رسد به دموکراسی قلابی مستعمراتی - نیمه فتودالی جمهوری اسلامی افغانستان .

یقینا این مبارزه صرفا به تبلیغ و ترویج برای دموکراسی نوین محدود نبوده و نمی تواند در همین حد نگاه داشته شود. دفاع از میراث پر بار انقلابات پیروزمند سوسیالیستی گذشته و آزادی های گسترده ای که برای توده ها به ارمان آورده بودند و تبلیغ و ترویج پر قدرت آنها نیز در محراق این وظیفه قرار دارد .

درین مبارزه ماباید بر برتری تطبیقات گذشته سوسیالیزم نسبت به نظام سرمایه داری و نظام نیمه فتودالی وابسته به نظام سرمایه داری امپریالیستی در تمامی عرصه ها ، منجمله در عرصه تامین دموکراسی توسط دیکتاتوری پرولتاریا برای توده های مردم ، به ویژه عالی ترین دستاورد این تطبیقات یعنی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین تکیه نمایم .

**سوال پنجم :** چراکشش به "جبهه ایزم" برای مدفون کردن نقش کمونیست هادرجبهه متحد- در کشورشما این همه قدرتمند بوده است؟ چه درس هایی از شکست کمونیست هادربرفراشتن پرچم مستقل در پروسه جنگ ضد شوروی می تواند گرفته شود . ؟

**جواب :** سازمان جوانان مترقی به عنوان سازمان بنیانگذار جنبش کمونیستی ( مائوئیستی ) افغانستان دید نادرستی در مورد مخفی کاری داشت . این سازمان در نشست عمومی دوم خود ( در میزان سال ۱۳۴۶ ) فیصله به عمل آورد که یک نشریه دموکراتیک و یک نشریه کمونیستی - که دراستاد رسمی نشست تحت عنوان نشریه ای که زبان بی قید و بند انقلاب باشد یاد گردید - منتشر نماید .

نشریه کمونیستی هیچ وقت منتشر نشد . اما نشریه دموکراتیک همان جریده شعله جاوید بود که اجازه نشر آن از اداره مطبوعات حکومت وقت گرفته شده بود و صرفا یازده شماره به نشر رسید و بعد از آن توسط حکومت توقیف گردید . سازمان برای انتشار این نشریه با دو محفل چپ بیرون از سازمان وارد همکاری گردید . اما به این صورت که موجودیت سازمان و برنامه آنها از این محافل پنهان نمود و بر علاوه خود را برای آنها بصورت دو محفل مستقل از هم ( محفل یاری ها و محفل محمودی ها ) نمایند . در حالیکه جریان دموکراتیک نوین به سرعت به یک جنبش وسیع در کشور مبدل گردید ، سازمان جوانان مترقی تا آخر به شیوه جلب و جذب انفرادی و شدیداً محدود و معدود منسوبین این جنبش به سازمان ادامه داد . مسئله صرفا بر سر مخفی کردن سازمان و برنامه آن از جریان نبود ، بلکه دامن زدن و شیوع این بینش غلط نیز بود که موجودیت سازمان و حزب و رهبری متشکل مورد ضرورت نیست و جنبش توده ئی کافی است . سازمان جوانان

مترقی ضرورت مبارزه برای تشکیل حزب کمونیست را اصلا مطرح نکرد .

شعله ئی ها با اینچنین بینشی پرورش یافتند . در واقع همین بینش یعنی بینش بی توجهی و کم توجهی به کار متشکل و تحت رهبری متمرکز، که در واقع چیزی جز بی توجهی به رهبریت پرولتاری و حزبیت کمونیستی نبود، در سطوح و درجات مختلف ، منشاء تاریخی تمامی دنباله روی ها و جبهه گرایی های بعدی منسوبین پراگنده و متشتت جریان ، بعد از کودتای ثور و تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان گردید .

" سرخا " اولین سازمان چپ بود که طرح اتحاد جبهوی تمام چپی هاراراسما به میان کشید . " سرخا " می گفت که تشکیل حزب بنابه موجودیت اختلافات عدیده به زودی ممکن نیست ولی مبارزه متحدانه علیه رژیم کودتا ضرورت عاجل دارد ، بناء می توان و باید تمام چپی ها را در یک جبهه ، متحد نمود . این طرح در واقع مبتنی بر طفره رفتن از پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی برای ایجاد حزب کمونیست بمثابه یک وظیفه عاجل و حواله نمودن آن به یک آینده نا معلوم بود . این طرح به نتیجه نرسید و چنین جبهه ای اساسا تشکیل نگردید .

عمق و گسترش انحرافات درجبهه گرایی های رسمی و غیر رسمی بعدی به شدت افزایش یافت .

جبهه متحد ملی ، مربوط به " ساما " و جبهه مبارزین مجاهد ، مربوط به " سازمان رهائی " ، با خواست جمهوری اسلامی بمیان آمدند . این خواست نه تنها دنباله روی از جنبش های خود بخودی توده ئی علیه رژیم کودتا که معمولا شکل مذهبی داشت ، بود ، بلکه تسلیم طلبی از احزاب اسلامی رانیز منعکس میکرد .

" ساما " سازمانی بود که اصلا بصورت رسمی و در اسناد سازمانی ادعاهای کمونیستی نداشت ، دارای برنامه درونی دموکراتیک و برنامه بیرونی ( اعلام مواضع ) با خواست جمهوری اسلامی بود .

گروه انقلابی خلق های افغانستان ، که پس از انتشار مشعل رهائی اسم سازمان رهائی بخود گرفت ، بعد از خزان سال ۱۳۵۷ با رویزیونیست های حاکم برجین پیوند یافت و اکونومیزم آن به رویزیونیزم تکامل منفی یافت . گروه انقلابی و سازمان رهائی نه تنها خواست جمهوری اسلامی بلکه خواست انقلاب اسلامی را نیز در اسناد شان به میان کشیدند .

در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی ساما در چند نقطه و برای چند سال بنام خود جنگید ، اما با علم کردن " برنامه بیرونی " و با خواست جمهوری اسلامی . ولی در جاهای بسیاری مستقیما تحت درفش احزاب اسلامی خزید . سازمان رهائی غیر از کودتای بالا حصار کابل که گویا از طرف " جبهه مبارزین مجاهد " ، آنها با خواست جمهوری اسلامی ، براه افتاد ، مجموعه در تمام نقاط افغانستان برای شرکت در جنگ مقاومت در زیر درفش احزاب اسلامی پوشش گرفت .

به این ترتیب این دوسازمان شرکت در جنگ مقاومت رابه یک امر مطلق و غیر مشروط مبدل کردند و نظرا و عملا نه تنها مبارزات کمونیستی و دموکراتیک را منحل کردند ، بلکه مبارزات ملی را نیز بصورت جنگیدن در زیر درفش اسلامیزم پیش بردند و از یک مبارزه ملی مبتنی بر ناسیونالیزم غیر مذهبی نیز

انصراف کردند .

سائر سازمان های چپ با وجود اینکه در سطح اسناد سازمانی برای جمهوری اسلامی شعار ندادند و حتی بعضی های شان موضوع تشکیل حزب کمونیست افغانستان را ظاهرا بصورت جدی مطرح کردند ، اما در عمل همه برای شرکت در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در زیر پوشش احزاب اسلامی قرار گرفتند و نخواستند و نتوانستند بطور مستقلانه در این جنگ شرکت کنند .

به این ترتیب مجموع سازمان های چپ ، همسوئی با احزاب اسلامی در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی را نه تنها به قیمت انصراف از نقش مستقل کمونیست ها در این جنگ ، بلکه به قیمت انصراف از مبارزات دموکراتیک و حتی مبارزات ملی مبتنی بر ناسیونالیزم غیر مذهبی حفظ کردند .

نقش کمونیست ها در جبهه متحد نقش رهبری کننده است . طبیعی است که تامین این نقش در قدم اول مستلزم استقلال کمونیست ها در جبهه متحد است . بدون استقلال نقش رهبری کننده ای نمی تواند مطرح باشد ، کما اینکه برای تامین نقش رهبری کننده کمونیست ها در جبهه متحد داشتن استقلال نیز به تنهایی کافی نیست . مادامی که نه تنها نقش رهبری کننده کمونیست ها در جبهه مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم مدفون گردد ، بلکه نقش مستقل کمونیستی آنها و حتی نقش مستقل دموکراتیک و حتی ملی آنها نیز مدفون گردد ، معلوم است که به قول رفیق اوایگان ، این کمونیست ها ، کمونیست نیستند و حتی میتوان گفت دموکرات ها و میلیون استوار نیستند .

کمونیست هائیکه کمونیست نبودند نمی توانستند دربرافراشتن درفش مستقل کمونیست هادرجنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی شکست نخورند . آنها اصلا در خط برافراشتن درفش مستقل کمونیست ها در جنگ قرار نداشتند و اگر بعضا در حرف چیز هایی در این مورد بر زبان آوردند ، در عمل روی آن استواری نشان ندادند . آنها شکست خوردند . وقتی از درون این شکست ، جنبش نوین کمونیستی در وجود حلقهات و دسته های ضعیف سر بلند کرد ، بامصرفیت در کارهای ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی اولیه برای رفع ابهامات و سردرگمی ها ، اساسا فرصت و توان آنها نیافت که برای شرکت در جنگ مقاومت ، و بطریق اولی برای تامین نقش مستقل کمونیست ها در این جنگ ، عملا کاری انجام دهد .

امروز یکبار دیگر این ضرورت مبارزاتی در برابر ما قرار گرفته است که برای جنگیدن مستقل علیه متجاوزین و اشغالگران امپریالیست امریکائی ، متحدین شان و رژیم دست نشانده شان تدارک ببینیم و هر چه زود تر این چلنج را پاسخ مثبت دهیم . برای پاسخ مثبت دادن به این چلنج ما چند زمینه مساعد داریم : اول : تجربه جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی . دوم : ما امروز حزب مان راداریم و بنابراین سلاح اساسی مبارزات کمونیست هارا که در دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در اختیار داشتیم ، اکنون در اختیار داریم .

سوم : موجودیت حزب رزمنده ای مانند حزب کمونیست انقلابی امریکادر داخل دژ امپریالیزم متجاوز

بقیه از صفحه : اول

## پیام به کنگره موسس حزب کمونیست

## انقلابی کانادا

ولایت قندهار را که تعداد شان حد اقل به سیصد هزار نفر می رسد ، به خاک سیاه نشانده است . ما یقین داریم که طنین پر قدرت افشاگری حزب شما در مورد این جنایات تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیستی ، در درون دژ امپریالیستی ، مبارزات پر خروش توده ها را دامن خواهد زد و به مثابه عاملی در جهت شگوفایی کل مبارزه انقلابی پرولتری در کانادا نقش بازی خواهد کرد . حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان امید وار است که با حزب شما رابطه نزدیک و پیوند استوار و محکم داشته باشد . انترناسیونالیزم پرولتری راهنمای ما در ایجاد ، تحکیم و پیشبرد هر دم فزاینده این رابطه و پیوند بوده و خواهد بود . چنین رابطه و پیوندی میان حزب شما و هواداران ما در آن دیار از قبل به وجود آمده و دوام کرده است و ما انتظار داریم که بیشتر از پیش تحکیم ، گسترش و تداوم یابد . اما اینچنین رابطه و پیوندی به نظر ما کافی نیست . اقتضای انترناسیونالیزم پرولتری و ضروریات پیشبرد هر چه فشرده تر مبارزات مشترک از ما می طلبد که سطح مناسبات میان دو حزب را بالا تر ببریم .

یکبار دیگر تدویر کنگره انقلابی و تاسیس حزب کمونیست انقلابی در کانادا را به شما و تمامی کمونیست های انقلابی جهان تبریک می گوئیم !

رفقا !

کانادا یکی از کشور های امپریالیستی ” گروه هشت “ به شمار می رود ، پس از روسیه بزرگترین کشور امپریالیستی از لحاظ مساحت است و امپریالیست های کانادایی از جمله متحدین نزدیک سیاسی - نظامی امپریالیست های امریکایی محسوب می شوند . تاسیس حزب کمونیست انقلابی ، حزب پیشاهنگ پرولتاریا ، در چنین کشوری ، برای کارگران و زحمتکشان سراسر جهان یک نوید خوش و یک خبر شاد کننده و امید بخش است .

تاسیس حزب کمونیست انقلابی در کانادا ، برای حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان از یک جهت خاص و ویژه نیز دارای اهمیت و شایسته شادباش و سرور است . هم اکنون قوت های نظامی امپریالیست کانادایی بخش مهمی از قوت های متجاوز و اشغالگر امپریالیستی در افغانستان را تشکیل می دهند . این قوت ها که تعداد آنها به چند هزار نفر می رسد ، در منطقه مهم استراتژیک قندهار متمرکز شده اند . طی چند ماه گذشته ، یکی از جنرالان کانادایی فرماندهی کل نیروهای اشغالگر ناتو در افغانستان را بر عهده داشته است . طی همین مدت ، نیروهای کانادایی و سائر نیروهای تحت فرماندهی این جنرال ، در ولایت قندهار دست به قتل عام اهالی ملکی زده و هزاران زن و مرد و کودک را از میان برده اند و هزاران تن دیگر را زخمی و معیوب کرده اند . ویرانی های ناشی از بمباران ها ، راکت پرانی ها و توپ زنی های کور ، آنچنان وسیع و گسترده است که تقریباً تمامی اهالی دو ولسوالی پنجوایی و ژیری

واشغالگر برای بریائی و پیشبردمستقلانه جنگ مائوئیست های افغانستان و توده های تحت رهبری آنها علیه اشغالگران امپریالیست و دستنشانندگان شان یک زمینه مساعد بسیار خوب است . چنین زمینه ای در زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در درون شوروی موجود نبود .

چهارم : اسلامیت های طالبی که امروز علیه امریکائی هاو رژیم کرسی می جنگد ، دست پروردگان دیروزی خود امپریالیست های امریکائی اند . بر علاوه آنها در زمان حاکمیت شان جنایات بی شماری در حق توده های مردم مرتکب شده اند .

با توجه به این مطالب است که حزب ما شعار جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و دست نشانندگان شانرا مطرح کرده است . این جنگ ، جنگ مقاومت مستقلی است که باید مائوئیست ها و توده های تحت رهبری شان به راه بیندازند و به پیش ببرند . این جنگ ، جنگ مقاومت است ، یعنی جنگ مقاومت علیه متجاوزین و اشغالگران امپریالیست و دست نشانندگان شان در جهت تامین استقلال کشوراست و نه جهاداسلامی . این جنگ ، جنگ ملی و بخاطر آزادی ملی است ، یعنی جنگ مذهبی و بطورمشخص جنگ اسلامی و جنگ مسلمانان علیه عیسویان نیست . این جنگ ، جنگ مردمی است ، یعنی جنگ طبقات مردمی است و نه جنگ طبقات استثمارگر فئودال و بورژوا کمپرادور . این جنگ ، جنگ انقلابی است و نه جنگی برای حفظ نظام استثمارگرانه و ستمگرانه موجود . به عبارت دیگر این جنگ ، جنگی است در راستای انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی .

ما درحال حاضر برای بریائی و پیشبردچنین جنگی تدارک می بینیم . امیدواریم با پشت گرمی جنبش بین المللی کمونیستی ، بطور مشخص پشت گرمی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، هر چه زود تر و موفقانه تر این مرحله مبارزاتی را پشت سر بگذاریم و در میدان کارزار افغانستان درفش جنگی مستقل مائوئیستی را بر افرازیم و به پیش رویم .

\* \* \* \* \*  
\* \* \*  
\*

زنده باد جنبش بین المللی کمونیستی !  
زنده باد مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم !  
زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری !  
زنده باد حزب کمونیست انقلابی کانادا !  
حزب کمونیست ( مائوئیست ) افغانستان  
نوامبر سال 2006 ( قوس سال 1385 )

## پیام تبریکیه از طرف ”گروه کمونیست انقلابی در خلیج“

رفقای عزیز!

می خواهیم بخاطر وحدت جنبش انقلابی تان در افغانستان امری که جنبش تان برای مدت طولانی چانس آنرا نداشته است، به شما تبریک بگوئیم. حالا واقعا احساس میکنیم که افغانستان امیدی دارد که نام آن حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است، حزبی که وارث روایات انقلابی بنیان گذاشته شده توسط شهید کبیراکرم یاری است. ما فکرمیکنیم که اوبیک چهره جاوید برای جنبش مارکسیستی - لنینیستی جهان است. با شما هم عقیده ایم که افغانستان در مبارزه بخاطر استقلال و به سوی سوسیالیزم به پیش خواهد رفت. تجربه شما، بخاطر مشابهت میان کشورهای خلیج عرب / فارس و افغانستان، برای ما اهمیت عظیم دارد.

ما در حالیکه نمی توانیم دری را بخوانیم، واقعا مشتاق هستیم که ارزیابی تان از اوضاع جاری افغانستان و خطوط اصلی برنامه تان را در اختیار ما بگذارید. ما همچنان امیدواریم که شما قادر خواهید بود نیروهای سیاسی موثر در سیاست افغانستان را برای ما ارزیابی کنید. در راس تمامی ارزیابی ها خیلی بجا خواهد بود که برای ما درباره تاریخ جنبش کمونیستی در افغانستان مخصوصاً شعله جاوید و تداوم آن معلومات دهید. در آخر می خواهیم موضع شما را درباره رهبران مجاهدین سابق، مخصوصاً در باره رهبر مقتول احمد شاه مسعود بدانیم. بعضی از رفقای ما فکر میکنند که او از سائترین متفاوت بوده است.

یکبار دیگر تبریکات ما را بخاطر ایجاد حزب تان و نیک ترین تمییزات ما را برای تمامی رفقای افغان تقدیم میکنیم.

**زنده باد حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان!**

**زنده باد جنگ خلق افغان!**

**به پیش در راه اکرم یاری تان پیروزی!**

**زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری!**

رفقای صادق شما:

"گروه کمونیست انقلابی در خلیج"

۱۸ دسامبر ۲۰۰۶

## ”حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، حزب سیاسی پرولتاریا و پیشاهنگ پرولتاریا در افغانستان است“

مبارزات، انعکاس مبارزات طبقاتی جامعه در درون حزب است و بصورت اجتناب ناپذیری بروز مینماید. پیشبرده به فرجام رساندن مستمر مبارزات دوخطی علیه خطوط رویز یونیستی و اپورتونیستی ای که از درون حزب دایماً سر بلند مینمایند و انقلابی ساختن مداوم حزب، نقش اساسی ای در حفظ خصلت پرولتری حزب و تکامل مداوم این خصلت بازی مینماید.

(اساسنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان  
- برنامه عمومی - خصلت طبقاتی حزب)

بقیه از صفحه ۲:

### فر خنده باد روز بین المللی

مناسبات استثماری گرانه به شکل خصوصی و یا حفظ و ابقای شکل دولتی آن، نه تنها راه حل اساسی مشکلات آنها نیست، بلکه در شرایط ویژه کنونی افغانستان حتی یک راحل قسمی نیز محسوب نمیکرد. آنها باید بدانند که یگانه راحل مشکل آنها برپایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی در مسیر انقلاب دموکراتیک نوین، انقلاب سوسیالیستی و پیشروی بسوی کمونیسم جهانی است.

این تصور که در شرایط اشغال کشور و سلطه مناسبات نیمه فیودالی بر کشور، میتوان به رفاه و اشغال عمومی دست یافت، خواب و خیالی بیش نیست. اینک مدت هاست که در چوکات تقسیم کار بین المللی جهانگیر (گلوبالیزه) کنونی سهم افغانستان صدور قاچاقی مواد مخدر و صدور قاچاقی نیروی کار تعیین و تثبیت گردیده است. خصوصی سازی جاری و برپایه آن بیکار سازی روز افزون کارگران و سائز زحمتکش و ستمدیگان افغانستان، سیاستی است که برای حفظ و پیشبرد این تقسیم کار روی دست گرفته شده و ادامه می یابد. مقاومت علیه اشغالگران و رژیم بوشالی، یگانه راه مبارزه علیه این سیاست است.

\* \* \* \* \*

”حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان دارای ایدئولوژی پرولتری است. موجودیت حزب، حاصل کاربست ایدئولوژی پرولتری در جنبش انقلابی افغانستان است. حزب، بیان کننده و نماینده منافع اساسی پرولتاریا در افغانستان است. حزب، بیان فشرده خصوصیات و کیفیات پرولتاریا در افغانستان است. پایگاه طبقاتی اصلی حزب، صفوف پرولتاریا و سایر پرزحمت کشان است و حزب مکلفیت دارد مداوماً برای تحکیم و گسترش خود در میان آنها بکوشد.

این خصوصیات معرف پرولتری بودن حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی و فعالیت‌های مبارزاتی در صف مقدم پرولتاریا در افغانستان قرار دارد. حزب، متشکل از پیشروان داخل صفوف پرولتاریا است. حزب، پیشروان انقلابی از میان سایر اقشار و طبقات خلق را نیز در خود جای داده است. این پیشروان انقلابی، جهان بینی شان را آگاهانه تغییر داده و با پذیرش ایدئولوژی پرولتاریا و شرکت عملی در فعالیت‌های مبارزاتی پرولتری، موقعیتهای طبقاتی پیشین شان را از لحاظ ایدئولوژیک و تعلقات سیاسی رهاساخته و به پرولتاریا پیوسته اند. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، جزء لاینفک جزای جنبش بین المللی کمونیستی است، از آن مایه گرفته و به آن خدمت مینماید.

این خصوصیات معرف حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، بمثابه پیشاهنگ پرولتاریا در افغانستان است.

خصلت پرولتری حزب چیزی نیست که یکبار و برای همیشه تثبیت گردد. مبارزات دوخطی بر سر حفظ و تکامل خصلت پرولتری حزب از یک جانب و قلب ماهیت نمودن و از بین بردن آن از جانب دیگر، دایماً در حزب بروز مینماید. این

[www.sholajawid.org](http://www.sholajawid.org)

سایت شعله جاوید در انترنیت:

[Sholajawid2@hotmail.com](mailto:Sholajawid2@hotmail.com)

ایمیل شعله جاوید در انترنیت:

تکثیر مجدد از: هواداران «حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان» - اروپا